



حرف

۲۱  
ع



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعلنا من جملة القوم صائنا بركته وعلينا اسكوا ونبينا



! بهار مسترین محمد و الدین بن بنایابی شیخ محمد رفیع صاحب حرم مالک مطبع احمد

مطبع قیوم و مطبع کائنات مطبوع







قال در اصل قول بود و داد  
 ترک باقیش نصفش  
 حرف علت است  
 زارنده  
 دردی رسید بخار  
 علت نام کرم و داد  
 علت و یای زارنده  
 زارنده  
 حرف علت است  
 ترک باقیش نصفش  
 قال شد چنین  
 داد و داد

چون ضرب و بعت و رَحْل و جَعْفَر و سَفَر جَل و مَحَل  
باشد که حرفی از حروف اصلی و می همزه باشد و آن بر سه نوع است  
مهور فا چون اَبَر و اَمَر و مهور عین چون سَال و دَأْس و مهور  
لام چون خَرَأ و كَلَأ و مَعَل آن باشد که حرفی از حروف اصلی  
وی حرف علت باشد و حروف علت سه است و او و اله و  
و یا که مجموع وی و ای باشد و متعل بر دو گونه است متعل بیک  
حرف و متعل بدو حرف متعل بیک حرف بر سه گونه است  
معتل فا چون وَعَدَ و لَسَر و قَدَحَ و کَسَر و معتل عین چون فَاعِل  
وَبَاع و بَاب و کَلَّاب و معتل لام چون دَعَا و رَمَى و دَكُو و فَعَّل  
و معتل بدو حرف دو نوع است لفیف مفروق و لفیف مقفوف  
اما لفیف مفروق آن باشد که بجای فای فعل و لام فعل  
وی حرف علت باشد چون وَشَى و دَحَى و لفیف مقفوف  
آن باشد که بجای عین فعل و لام فعل و حرف علت باشد چون  
طَوَى و طَيَّ و مضاعف آن باشد که دو حرف صحیح وی  
از یک جنس باشد و آن بر دو نوع است مضاعف ثلاثی و مضاعف

[illegible][illegible][illegible]

۵ این فرستادگی  
آنست که بشنودن گفتار  
نارافا باشد و سال  
یک یکم از مدتی در  
دو دو اقامت کرده  
و در مدتی که  
همه جای خیرگی است  
خفت و زیادت است  
که خبر این در و دل عام  
است البته موسیقی را چون  
نشانند شالی

ر با حی اما مضاعف ثلثانی آن باشد که صلین و لام وی از یک جنس  
 باشد چون <sup>۱۱</sup>فَرَد و <sup>۱۲</sup>عَدَد و <sup>۱۳</sup>عَدَد بوده است و مضاعف  
 ر با عی آن باشد که فا و لام اول و عین و لام ثانی وی از یک جنس باشد  
 چون <sup>۱۴</sup>نَظَر و <sup>۱۵</sup>ذَبَاب فصل دوم و صرف هموز پدا مکمل صرف  
 هموز با صرف صحیح برابر باشد مگر جای چند که بدو اصل بیرون آید  
 اصل اول هر هزئه منفذیه که ساکن باشد در اسم یا در فعل روا  
 باشد که او را بدل کنند بحرف علت بر وفق حرکت ماقبل هزئه چون  
 رَاس و کَاش و بُوَش و ذِئب و یَئو و یَاخُذ و یُوخِذ و شَبَت  
 که در اصل رَاس و کَاش و بُوَش و ذِئب و یَئو و یَاخُذ و یُوخِذ  
 و شَبَت بوده است اصل دوم هر جا که دو هزئه در اول کلمه بیاید  
 و هزئه اول متحرک باشد و دوم ساکن واجبست که هزئه دوم را بدل  
 کنند بحرف علت بر وفق حرکت هزئه اول چون اَمِن و اُفِی صَن  
 و اِیْمَانَا که در اصل اُ مَن و اُؤ مَن و اِشْمَانَا بوده است ابدال  
 در اصل اول جائز است و ابراز نیز در اصل دوم واجبست این  
 حکم در همه با هم مطر و دست قانون اگر هزئه منفذیه متحرک باشد

[illegible][illegible]









آن یک مرد در زمانه  
است خیال صنیعه واحد  
نمی آید بدین فعل  
نفسی که در وقت  
شد آن یک روزی  
واحد که در وقت  
بخت نفسی که در وقت  
بخت نفسی که در وقت

[illegible]



[illegible][illegible][illegible][illegible]







اولم و دوم علامت نقل کرده بقاف او اند جواب از برای آنکه  
 مجبول از معروف ساخته میشود چون معروف نقل کردند و مجبول نیز نقل کردند  
 تا حکم هر دو یکی شود آنکه هر جا کلام کلمه ساکن باشد معتل عین آن عین  
 از جهت اجتماع ساکنین مفتی چون لَمْ یَقُلْ وَلَمْ یَبْعَ وَلَا تَقُلْ وَلِیَقُلْ  
 وَقُلْ وَقُلْنَ وَلِیَقُلْنَ وَلَا تَقُلْنَ قَائِلٌ در صل قائل بود و او هم گشت  
 قائل شد زیرا که هر او و یا که طرف افتد یا نزدیک طرف و بعد الف را بداند  
 همزه گردد چون قَائِلٌ وَبَاتِعٌ وَدَعَاءٌ وَبِنَاءٌ وَاعِلَاءٌ وَاسْتِعْلَاءٌ مَقُولٌ  
 در صل مَقُولٌ بود حرکت او نقل کرده بقاف او اند برای موافقت باب  
 دو ساکن بهم آمدن یکی را بیکنند مَقُولٌ شد بعضی او اول را حذف کردند  
 زیرا که او دوم علامت است وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْدَفُ وَبَعْضُ الْأَوَّلِ  
 حذف کردند زیرا که زیاده است وَالزَّائِدُ الْأَوَّلِيُّ بِالْحَدَفِ صَرْفٌ  
 معتل عین یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فی  
 الماضي و کسر هائی الغایر چون الْبَيْعُ خَرِيدٌ فَوْخٌ اشْهَاتُ  
 فَعْلَاضٍ مَعْرُوفٌ بَاعَ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا بَعْنَ  
 بَعَتْ بَعْمًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْمًا بَعْتُنَّ بَعْتُ بَعْنَا اشْهَاتُ

سوال فتحه و او یقول چرا نقل کرده بقاف او اند جواب از برای آنکه  
 مجبول از معروف ساخته میشود چون معروف نقل کردند و مجبول نیز نقل کردند  
 تا حکم هر دو یکی شود آنکه هر جا کلام کلمه ساکن باشد معتل عین آن عین  
 از جهت اجتماع ساکنین مفتی چون لَمْ یَقُلْ وَلَمْ یَبْعَ وَلَا تَقُلْ وَلِیَقُلْ  
 وَقُلْ وَقُلْنَ وَلِیَقُلْنَ وَلَا تَقُلْنَ قَائِلٌ در صل قائل بود و او هم گشت  
 قائل شد زیرا که هر او و یا که طرف افتد یا نزدیک طرف و بعد الف را بداند  
 همزه گردد چون قَائِلٌ وَبَاتِعٌ وَدَعَاءٌ وَبِنَاءٌ وَاعِلَاءٌ وَاسْتِعْلَاءٌ مَقُولٌ  
 در صل مَقُولٌ بود حرکت او نقل کرده بقاف او اند برای موافقت باب  
 دو ساکن بهم آمدن یکی را بیکنند مَقُولٌ شد بعضی او اول را حذف کردند  
 زیرا که او دوم علامت است وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْدَفُ وَبَعْضُ الْأَوَّلِ  
 حذف کردند زیرا که زیاده است وَالزَّائِدُ الْأَوَّلِيُّ بِالْحَدَفِ صَرْفٌ  
 معتل عین یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فی  
 الماضي و کسر هائی الغایر چون الْبَيْعُ خَرِيدٌ فَوْخٌ اشْهَاتُ  
 فَعْلَاضٍ مَعْرُوفٌ بَاعَ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا بَعْنَ  
 بَعَتْ بَعْمًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْمًا بَعْتُنَّ بَعْتُ بَعْنَا اشْهَاتُ

اولم و دوم علامت نقل کرده بقاف او اند جواب از برای آنکه  
 مجبول از معروف ساخته میشود چون معروف نقل کردند و مجبول نیز نقل کردند  
 تا حکم هر دو یکی شود آنکه هر جا کلام کلمه ساکن باشد معتل عین آن عین  
 از جهت اجتماع ساکنین مفتی چون لَمْ یَقُلْ وَلَمْ یَبْعَ وَلَا تَقُلْ وَلِیَقُلْ  
 وَقُلْ وَقُلْنَ وَلِیَقُلْنَ وَلَا تَقُلْنَ قَائِلٌ در صل قائل بود و او هم گشت  
 قائل شد زیرا که هر او و یا که طرف افتد یا نزدیک طرف و بعد الف را بداند  
 همزه گردد چون قَائِلٌ وَبَاتِعٌ وَدَعَاءٌ وَبِنَاءٌ وَاعِلَاءٌ وَاسْتِعْلَاءٌ مَقُولٌ  
 در صل مَقُولٌ بود حرکت او نقل کرده بقاف او اند برای موافقت باب  
 دو ساکن بهم آمدن یکی را بیکنند مَقُولٌ شد بعضی او اول را حذف کردند  
 زیرا که او دوم علامت است وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْدَفُ وَبَعْضُ الْأَوَّلِ  
 حذف کردند زیرا که زیاده است وَالزَّائِدُ الْأَوَّلِيُّ بِالْحَدَفِ صَرْفٌ  
 معتل عین یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فی  
 الماضي و کسر هائی الغایر چون الْبَيْعُ خَرِيدٌ فَوْخٌ اشْهَاتُ  
 فَعْلَاضٍ مَعْرُوفٌ بَاعَ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا بَعْنَ  
 بَعَتْ بَعْمًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْمًا بَعْتُنَّ بَعْتُ بَعْنَا اشْهَاتُ

اولم و دوم علامت نقل کرده بقاف او اند جواب از برای آنکه  
 مجبول از معروف ساخته میشود چون معروف نقل کردند و مجبول نیز نقل کردند  
 تا حکم هر دو یکی شود آنکه هر جا کلام کلمه ساکن باشد معتل عین آن عین  
 از جهت اجتماع ساکنین مفتی چون لَمْ یَقُلْ وَلَمْ یَبْعَ وَلَا تَقُلْ وَلِیَقُلْ  
 وَقُلْ وَقُلْنَ وَلِیَقُلْنَ وَلَا تَقُلْنَ قَائِلٌ در صل قائل بود و او هم گشت  
 قائل شد زیرا که هر او و یا که طرف افتد یا نزدیک طرف و بعد الف را بداند  
 همزه گردد چون قَائِلٌ وَبَاتِعٌ وَدَعَاءٌ وَبِنَاءٌ وَاعِلَاءٌ وَاسْتِعْلَاءٌ مَقُولٌ  
 در صل مَقُولٌ بود حرکت او نقل کرده بقاف او اند برای موافقت باب  
 دو ساکن بهم آمدن یکی را بیکنند مَقُولٌ شد بعضی او اول را حذف کردند  
 زیرا که او دوم علامت است وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْدَفُ وَبَعْضُ الْأَوَّلِ  
 حذف کردند زیرا که زیاده است وَالزَّائِدُ الْأَوَّلِيُّ بِالْحَدَفِ صَرْفٌ  
 معتل عین یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فی  
 الماضي و کسر هائی الغایر چون الْبَيْعُ خَرِيدٌ فَوْخٌ اشْهَاتُ  
 فَعْلَاضٍ مَعْرُوفٌ بَاعَ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتًا بَعْنَ  
 بَعَتْ بَعْمًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْمًا بَعْتُنَّ بَعْتُ بَعْنَا اشْهَاتُ







[illegible][illegible]



يُخَفَّنَ تَخَافُ تَخَافَانِ تَخَافُونَ تَخَافِينَ تَخَافَانِ تَخَفْنَ أَخَافُ  
 تَخَافُ اثْبَاتُ فِعْلُ مَضارعٌ مَجْهُولٌ يَخَافُ يَخَافَانِ  
 يَخَافُونَ يَخَافِينَ يَخَفْنَ أَخَافُ تَخَافُ تَخَافَانِ تَخَافُونَ تَخَافِينَ  
 تَخَافَانِ تَخَفْنَ أَخَافُ تَخَافُ تَخَافَانِ تَخَافُونَ تَخَافِينَ  
 مَعْرُوفٌ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَا لَنْ يَخَافُوا لَنْ يَخَافِي لَنْ يَخَافَا  
 لَنْ يَخَفْنَ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَا لَنْ يَخَافُوا لَنْ يَخَافِي لَنْ يَخَافَا  
 لَنْ يَخَفْنَ لَنْ يَخَافَ لَنْ يَخَافَا لَنْ يَخَافُوا لَنْ يَخَافِي لَنْ يَخَافَا  
 مَعْرُوفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا لَمْ يَخَافِي لَمْ يَخَافَا  
 لَمْ يَخَفْنَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا لَمْ يَخَافِي لَمْ يَخَافَا  
 لَمْ يَخَفْنَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا لَمْ يَخَافِي لَمْ يَخَافَا  
 لَمْ يَخَفْنَ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَافَا لَمْ يَخَافُوا لَمْ يَخَافِي لَمْ يَخَافَا



معروف بانون ثقیله خائف خافان خائف خافان خافان  
 مَنان امر حاضر مجبول بانون ثقیله یُخافن یُخافان  
 یُخافن یُخافان یُخافان یُخافان یُخافان یُخافان  
 بانون ثقیله یُخافن یُخافان یُخافان یُخافان یُخافان یُخافان  
 لاخافن یُخافان امر غائب مجبول بانون ثقیله یُخافن  
 یُخافان یُخافان یُخافان یُخافان یُخافان لاخافن یُخافان  
 امر حاضر معروف بانون خفیفه خائف خافان خافان  
 امر حاضر مجبول بانون خفیفه یُخافن یُخافان یُخافان  
 امر غائب معروف بانون خفیفه یُخافن یُخافان یُخافان  
 لاخافن یُخافان امر غائب مجبول بانون خفیفه یُخافان  
 یُخافن یُخافان لاخافن یُخافان یُخافان یُخافان  
 لاخف لا تخاف لا تخافوا لا تخاف لا تخاف لا تخف لا تخف  
 مجبول لا تخف لا تخاف لا تخافوا لا تخاف لا تخاف لا تخف  
 نه غائب معروف لا تخف لا تخاف لا تخافوا لا تخف  
 لا تخاف لا تخف لا تخف لا تخف لا تخف لا تخف

۲۲









اَسْتَعِيْنُ وَاللهِ عَنْهُ لَا تَسْتَعِيْنُ بَابِ اِفْعَالٍ اِخْتَارَ يَخْتَارُ  
 اِخْتِيَارًا فَهُوَ مَخْتَارٌ وَاجْتِيَرُ يَجْتَارُ اِجْتِيَارًا فَهُوَ مَجْتَارٌ اَلَا مَرْنَه  
 اِخْتَارُوْا وَاللهِ عَنْهُ لَا تَخْتَارُ بَابِ اَنْفَعَالٍ اِنْقَادَ يَنْقَادُ  
 اِنْقِيَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ اَلَا مَرْنَه اِنْقَدَّ وَاللهِ عَنْهُ لَا تَنْقَدُ  
 اَعْلَالُ اِلَيْنِ ابْوَابُ اِنْ قَوَانِيْنُ كَمَا يَدْرُوْهُ شَدِيْرُوْنَ اَيُّ حِيْنَ تَامِلٌ كَرْدَه شُوْد  
 اَرَا اَعْلَانَةً كَهْ دَر صِلِ اِعْوَاثًا بُوْدَه هَسْت حَرَكَتِ اَز وَاقْعَل كَرْدَه بِمَا قَبْلُ وَاوَد  
 وَاوَد صِلِ مَحْرُكٌ دَهْلِيْش اَكْتُوْنِ مَفْتُوحٌ شَدُوْا وَاَلْفَ كَشْتِ بِيْفَتَاوَا ز جِهَتِ  
 اَجْمَلِ سَاكِنِيْنِ وَاوَد اَخْرَعُوْضُ وَاوَد اَعْلَانَةً شَدُوْ حِيْنَ شَعْبُ فِرْعِ ابْوَابِ ثَلَاثِيْ  
 مَجْرُوْسَتِ بِيْنِ شَعْبِ اَوِيْ اَعْلَالِ وَتَغْيِيْرُ ثَلَاثِيْ مَجْرُوْقِيَّاسِ كَنْتَه تَا حَكْمُ صِلِ فِرْعِ  
 يَكِيْ اَشْدُ صِرْفِ نَاقِصِ وَاوِيْ اَز بَابِ فَعْلٍ يَفْعَلُ يَفْعَلُ  
 الْعَيْنُ فِي الْمَاضِي ضَمَمَانِي الْغَايِبَاتِ فَعْلًا ضَمِيْ  
 دَعَا دَعَوًا دَعَيْتُ دَعَا دَعَوْنِ دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ  
 دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ دَعَوْتُ دَعَوْتُمْ اَشْبَاتِ فَعْلًا ضَمِيْ  
 مَجْهُولِ دُعِيْ دُعِيَاءُ دُعَوَا دُعَيْتُ دُعَيْتَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ  
 دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ

اَسْتَعِيْنُ وَاللهِ عَنْهُ لَا تَسْتَعِيْنُ بَابِ اِفْعَالٍ اِخْتَارَ يَخْتَارُ  
 اِخْتِيَارًا فَهُوَ مَخْتَارٌ وَاجْتِيَرُ يَجْتَارُ اِجْتِيَارًا فَهُوَ مَجْتَارٌ اَلَا مَرْنَه  
 اِخْتَارُوْا وَاللهِ عَنْهُ لَا تَخْتَارُ بَابِ اَنْفَعَالٍ اِنْقَادَ يَنْقَادُ  
 اِنْقِيَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ اَلَا مَرْنَه اِنْقَدَّ وَاللهِ عَنْهُ لَا تَنْقَدُ  
 اَعْلَالُ اِلَيْنِ ابْوَابُ اِنْ قَوَانِيْنُ كَمَا يَدْرُوْهُ شَدِيْرُوْنَ اَيُّ حِيْنَ تَامِلٌ كَرْدَه شُوْد  
 اَرَا اَعْلَانَةً كَهْ دَر صِلِ اِعْوَاثًا بُوْدَه هَسْت حَرَكَتِ اَز وَاقْعَل كَرْدَه بِمَا قَبْلُ وَاوَد  
 وَاوَد صِلِ مَحْرُكٌ دَهْلِيْش اَكْتُوْنِ مَفْتُوحٌ شَدُوْا وَاَلْفَ كَشْتِ بِيْفَتَاوَا ز جِهَتِ  
 اَجْمَلِ سَاكِنِيْنِ وَاوَد اَخْرَعُوْضُ وَاوَد اَعْلَانَةً شَدُوْ حِيْنَ شَعْبُ فِرْعِ ابْوَابِ ثَلَاثِيْ  
 مَجْرُوْسَتِ بِيْنِ شَعْبِ اَوِيْ اَعْلَالِ وَتَغْيِيْرُ ثَلَاثِيْ مَجْرُوْقِيَّاسِ كَنْتَه تَا حَكْمُ صِلِ فِرْعِ  
 يَكِيْ اَشْدُ صِرْفِ نَاقِصِ وَاوِيْ اَز بَابِ فَعْلٍ يَفْعَلُ يَفْعَلُ  
 الْعَيْنُ فِي الْمَاضِي ضَمَمَانِي الْغَايِبَاتِ فَعْلًا ضَمِيْ  
 دَعَا دَعَوًا دَعَيْتُ دَعَا دَعَوْنِ دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ  
 دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ دَعَوْتُ دَعَوْتُمْ اَشْبَاتِ فَعْلًا ضَمِيْ  
 مَجْهُولِ دُعِيْ دُعِيَاءُ دُعَوَا دُعَيْتُ دُعَيْتَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ  
 دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ

اَسْتَعِيْنُ وَاللهِ عَنْهُ لَا تَسْتَعِيْنُ بَابِ اِفْعَالٍ اِخْتَارَ يَخْتَارُ  
 اِخْتِيَارًا فَهُوَ مَخْتَارٌ وَاجْتِيَرُ يَجْتَارُ اِجْتِيَارًا فَهُوَ مَجْتَارٌ اَلَا مَرْنَه  
 اِخْتَارُوْا وَاللهِ عَنْهُ لَا تَخْتَارُ بَابِ اَنْفَعَالٍ اِنْقَادَ يَنْقَادُ  
 اِنْقِيَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ اَلَا مَرْنَه اِنْقَدَّ وَاللهِ عَنْهُ لَا تَنْقَدُ  
 اَعْلَالُ اِلَيْنِ ابْوَابُ اِنْ قَوَانِيْنُ كَمَا يَدْرُوْهُ شَدِيْرُوْنَ اَيُّ حِيْنَ تَامِلٌ كَرْدَه شُوْد  
 اَرَا اَعْلَانَةً كَهْ دَر صِلِ اِعْوَاثًا بُوْدَه هَسْت حَرَكَتِ اَز وَاقْعَل كَرْدَه بِمَا قَبْلُ وَاوَد  
 وَاوَد صِلِ مَحْرُكٌ دَهْلِيْش اَكْتُوْنِ مَفْتُوحٌ شَدُوْا وَاَلْفَ كَشْتِ بِيْفَتَاوَا ز جِهَتِ  
 اَجْمَلِ سَاكِنِيْنِ وَاوَد اَخْرَعُوْضُ وَاوَد اَعْلَانَةً شَدُوْ حِيْنَ شَعْبُ فِرْعِ ابْوَابِ ثَلَاثِيْ  
 مَجْرُوْسَتِ بِيْنِ شَعْبِ اَوِيْ اَعْلَالِ وَتَغْيِيْرُ ثَلَاثِيْ مَجْرُوْقِيَّاسِ كَنْتَه تَا حَكْمُ صِلِ فِرْعِ  
 يَكِيْ اَشْدُ صِرْفِ نَاقِصِ وَاوِيْ اَز بَابِ فَعْلٍ يَفْعَلُ يَفْعَلُ  
 الْعَيْنُ فِي الْمَاضِي ضَمَمَانِي الْغَايِبَاتِ فَعْلًا ضَمِيْ  
 دَعَا دَعَوًا دَعَيْتُ دَعَا دَعَوْنِ دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ  
 دَعَوْتُ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ دَعَوْتُ دَعَوْتُمْ اَشْبَاتِ فَعْلًا ضَمِيْ  
 مَجْهُولِ دُعِيْ دُعِيَاءُ دُعَوَا دُعَيْتُ دُعَيْتَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ  
 دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُمْ







لَا دُعَاءَ لِنَدْعُ امْرُءًا غَائِبًا مَجْهُولًا لِيُدْعَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعُوا  
لِيُدْعَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعَ لِيُدْعَ امْرُءًا حَاضِرًا مَعْرُوفًا  
بَانُونٍ ثَقِيلًا أَدْعُونَ أَدْعُوا أَدْعُونَ أَدْعُونَ أَدْعُونَ  
أَدْعُونَ أَدْعُونَ امْرُءًا حَاضِرًا مَجْهُولًا بَانُونٍ ثَقِيلًا لِيُدْعَ عَيْنَ  
لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ  
غَائِبًا مَعْرُوفًا بَانُونٍ ثَقِيلًا لِيُدْعَ عَيْنَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ  
لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ  
امْرُءًا حَاضِرًا مَعْرُوفًا بَانُونٍ خَفِيفًا أَدْعُونَ أَدْعُونَ أَدْعُونَ  
امْرُءًا حَاضِرًا مَجْهُولًا بَانُونٍ خَفِيفًا لِيُدْعَ عَيْنَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ  
امْرُءًا غَائِبًا مَعْرُوفًا بَانُونٍ خَفِيفًا لِيُدْعَ عَيْنَ لِيُدْعِيَ  
لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ  
لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ لِيُدْعِيَ  
نَهَى حَاضِرًا مَعْرُوفًا لَا تَدْعُ لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُوا

لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُونَ نَهَى حَاضِرٌ مُجْهِولٌ لَا تَدْعُ لَا تَدْعِيَا  
 لَا تَدْعُوا لَا تَدْعِي لَا تَدْعِيَا لَا تَدْعِيَنَّ نَهَى غَائِبٌ مَعْرُوفٌ  
 لَا يَدْعُ لَا يَدْعُوا لَا يَدْعُوا لَا تَدْعُ لَا تَدْعُوا لَا يَدْعُونَ لَا تَدْعُ  
 لَا تَدْعُ نَهَى غَائِبٌ مُجْهِولٌ لَا يَدْعُ لَا يَدْعِيَا لَا يَدْعُوا  
 لَا تَدْعُ لَا يَدْعِيَا لَا يَدْعِيَنَّ لَا تَدْعُ لَا تَدْعُ نَهَى حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ  
 بَانُونٌ ثَقِيلَةٌ لَا تَدْعُونَ لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُ عَنْ كَلْبَةٍ دَائِمَةٍ  
 لَا تَدْعُوا لَا تَدْعُونَ نَهَى حَاضِرٌ مُجْهِولٌ بَانُونٌ ثَقِيلَةٌ  
 لَا تَدْعِيَنَّ لَا تَدْعِيَا لَا تَدْعُونَ لَا تَدْعِيَنَّ لَا تَدْعِيَا  
 لَا تَدْعِيَنَّ نَهَى غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٌ ثَقِيلَةٌ لَا يَدْعُونَ  
 لَا يَدْعُوا لَا يَدْعُ عَنْ لَا تَدْعُونَ لَا تَدْعُوا لَا يَدْعُونَ بَانُونٌ  
 لَا أَدْعُونَ لَا تَدْعُونَ نَهَى غَائِبٌ مُجْهِولٌ بَانُونٌ ثَقِيلَةٌ  
 لَا يَدْعِيَنَّ لَا أَدْعِيَنَّ لَا تَدْعِيَنَّ نَهَى حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ  
 بَانُونٌ خَفِيفَةٌ لَا تَدْعُونَ لَا تَدْعُ عَنْ لَا تَدْعُ عَنْ نَهَى حَاضِرٌ  
 مُجْهِولٌ بَانُونٌ خَفِيفَةٌ لَا تَدْعِيَنَّ لَا تَدْعُونَ لَا تَدْعِيَنَّ











لِيَرْمِيَا لِيَرْمُو التَّارْمِيَا لِيَرْمِينَ لَا رُمٍ لِيَرْمِيَا لِيَرْمِيَا  
 مجهول لِيَرْمِيَا لِيَرْمُو التَّارْمِيَا لِيَرْمِينَ لَا رُمٍ لِيَرْمِيَا  
 امر حاضر معروف بانون ثقيله لَرْمِينَ اُرْمِيَا اُرْمُو  
 اُرْمِيَا اُرْمِيَا اُرْمِيَا امر حاضر مجهول بانون ثقيله  
 لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمُو لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمِيَا  
 امر غائب معروف بانون ثقيله لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمُو  
 لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا امر غائب  
 مجهول بانون ثقيله لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمُو لَرْمِيَا  
 لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا امر حاضر معروف  
 بانون خفيفه اُرْمِينَ اُرْمِيَا اُرْمُو امر حاضر مجهول  
 بانون خفيفه لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمُو لَرْمِينَ امر غائب  
 بانون خفيفه لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمُو لَرْمِينَ لَرْمِينَ  
 امر غائب مجهول بانون خفيفه لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمُو  
 لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا  
 لَرْمِينَ لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا لَرْمِيَا  
 لا تَرْمُو لا تَرْمِيَا لا تَرْمِيَا لا تَرْمِيَا لا تَرْمِيَا  
 لا تَرْمُو لا تَرْمِيَا لا تَرْمِيَا لا تَرْمِيَا لا تَرْمِيَا

[illegible]

















كُنْ تَذُبُّوا أَنْ تَذِي لَكُمْ تَذِبَانِ كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ نَفِي تَاكِدْ  
 بَلَنْ دَفْعَلْ مُسْتَقْبَلْ مَحْمُولْ كُنْ يَذِبْ كُنْ يَذِبْ بَاكُنْ يَذِبُوا لَكُمْ تَذِبْ  
 كُنْ تَذِبْ بَاكُنْ يَذِبْنَ كُنْ تَذِبْ بَاكُنْ تَذِبُوا لَكُمْ تَذِي لَكُمْ تَذِبَانِ كُنْ  
 كُنْ اذْبْ كُنْ تَذِبْ نَفِي حَجْدَمْ دَفْعَلْ مُسْتَقْبَلْ مَعْرُوفْ لَمْ يَذِبْ لَمْ يَذِبْ بَا  
 لَمْ يَذِبُوا لَمْ يَذِبْ لَمْ تَذِبْ بَا لَمْ يَذِبْ كُنْ تَذِبْ لَمْ تَذِبْ بَا لَمْ تَذِبُوا  
 لَمْ تَذِي لَمْ تَذِبْ بَا لَمْ تَذِبْ كُنْ اذْبْ لَمْ اذْبْ لَمْ تَذِبْ نَفِي حَجْدَمْ  
 دَفْعَلْ مُسْتَقْبَلْ مَحْمُولْ لَمْ يَذِبْ لَمْ يَذِبْ بَا لَمْ يَذِبُوا لَمْ تَذِبْ لَمْ تَذِبْ بَا  
 لَمْ يَذِبْ كُنْ تَذِبْ لَمْ تَذِبْ بَا لَمْ تَذِبُوا لَمْ تَذِي لَمْ تَذِبْ بَا  
 لَمْ تَذِبْ كُنْ اذْبْ لَمْ اذْبْ لَمْ تَذِبْ لَامْ تَاكِدْ بَانُونَ ثَقِيلَةٌ دَفْعَلْ مُسْتَقْبَلْ مَعْرُوفْ  
 كَيْدُ بَنٍ كَيْدُ بَانٍ كَيْدُ بَنٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كَيْدُ بَنِيكَ كُنْ تَذِبْ بَانٍ  
 كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ  
 ثَقِيلَةٌ دَفْعَلْ مُسْتَقْبَلْ مَحْمُولْ كَيْدُ بَنٍ كَيْدُ بَانٍ كَيْدُ بَنٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كَيْدُ بَنِيكَ  
 كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ  
 لَامْ تَاكِدْ بَانُونَ خَفِيفَةٌ دَفْعَلْ مُسْتَقْبَلْ مَعْرُوفْ كَيْدُ بَنٍ كَيْدُ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ  
 كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ كُنْ تَذِبْ بَانٍ

[illegible]

[illegible]

کاندېن لندېن نهي حاضر معرف ولا ندېت کاندېا لاندېو لاندېو  
 کاندېا لاندېو نهي حاضر مجهول کاندېت کاندېا لاندېو  
 کاندېي لاندېا لاندېن نهي غائب معروف کاندېت کاندېا  
 کاندېو لاندېت کاندېا کاندېن لاندېت کاندېت نهي غائب  
 مجهول کاندېت کاندېا کاندېو لاندېت کاندېا کاندېن لاندېت  
 کاندېت نهي حاضر معروف بانون ثقيله کاندېت کاندېا  
 کاندېن کاندېن کاندېا کاندېا کاندېن نهي حاضر مجهول  
 بانون ثقيله کاندېن کاندېا کاندېن کاندېن کاندېا  
 کاندېن نهي غائب معروف بانون ثقيله کاندېن کاندېا  
 کاندېن کاندېن کاندېا کاندېا کاندېن لاندېن نهي غائب  
 مجهول بانون ثقيله کاندېن کاندېا کاندېن کاندېا  
 کاندېن لاندېن لاندېن نهي حاضر معروف بانون خفيفه کاندېن  
 کاندېن کاندېن نهي حاضر مجهول بانون خفيفه کاندېن کاندېن  
 کاندېن نهي غائب معروف بانون خفيفه کاندېن کاندېن  
 کاندېن لاندېن نهي غائب مجهول بانون خفيفه کاندېن کاندېن





بعضی یار اسلامت دارند و در طواوئیس و دواوین همزه نگشت زیر اچ از طرف  
 درست تعلیل آخر هر واو که در اول کلمه افتد کسور باشد یا مضموم جائز است که  
 ویرا بدل کنند همزه چون وُجوه و اُجوه و وُقت و اُقت و وُشل و اُشل  
 و اُشل و در واو مفتوح ابدال از دو جا پیش نیامده است چون احد که در  
 اصل وُحد بوده است و انا که در اصل وُنا بوده است و اگر در اول کلمه  
 دو واو باشد و هر دو متحرک باشند و واو دوم بدل از چیزی نباشد واجبست  
 ابدال و او اول همزه اگر چه مفتوح باشد چون اَوَاعِد که در اصل وَوَاعِد  
 بوده است و اَوَاصِل که در اصل وَوَاصِل بوده است و در وُودِی بدل  
 نگشت زیرا که واو دوم بدست اذالف واری اگر واو اول را بدل کنند  
 توالی اعلالین شود و این روانست تعلیل آخر هر واو که در جمع میان الف و  
 کسره افتد و در مفرد ساکن باشد یا اگر در چون حَوْض و حِیَاض و سَوْض  
 و ریاض که در اصل حَوَاض و حِوَاض بوده است تعلیل آخر هر جمع  
 که بر وزن مَعُول باشد از معقل لام وادی آن هر دو واو را یا کنند و  
 تا قبل دی کسره دهند برای تخفیف چون دُی و حُقی که در اصل دُود و حُود  
 بوده است زیرا که در اسمی ممکنه هیچ اسمی نیابی که در آخر آن واو باشد

۱۰  
 و او درین بدل بود  
 بشود و او درین بدل بود  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

از داخل سیاهی پانی از نافش  
از بیخاست **هاله** در صحنه کمال  
ماتحت پایی آورد و دور او نشسته  
کند چرخ تمام که بجای از او نشسته  
آورد و در صحنه کمال  
گردانیدن **هاله** ای لاله ای لاله ای  
نصرتی از چرخ افشار **هاله** صلب  
شدن ببول و توبه ایان کرده  
دش باورست و یک صلب **هاله**  
مراج و لای صلب **هاله**  
نزاراد ماست شدن و  
لاست کردن **هاله**





سید محمد رفیع

۱۰. الودع من خاص  
در قاع

عقود  
نظائر

و مفاعلتا عباد  
فان من رجا

مفتی محمد شفیع

فی ہندوستان

تفاسل

و مغول در

در مقام

فَاعِلٌ مُفْعَلٌ

انکدھ

دومین

مگر یعنی چند چون عاقبتُ اللّصِّ و طارفتُ البعل و دعا چون عاقاةُ الله  
 من المَرْضَى و خاصیت باب تفاعل دو چیز است مشارکت چون  
 تضار بنا بزدیم باید گیر و تقابلنا دیر برابر یکدیگر افتادیم و کلف چیزی که خواهان  
 وی نباشی چون نما دَضْتُ خوشتن را بپایار ساختم و فرق میان تفاعل و مفاعلت  
 آنست که مفاعلت از روی لفظ مفعول خواهد چون ضاربُ بته و تفاعل  
 مفعول نخواهد لهذا تضارُ بته نگویند و بجای او تضارُ بنا گویند و خاصیت  
 باب افعال سه چیز است اشتراک چون اَمْتَلْنَا باید گیر کارزار کردیم  
 و اتخاذ چیزی از برای خود چون اِسْتَوَيْتُ بریان کردم از برای خود و  
 اَطْلَعْتُ طبع ساختم از برای خود و اِشْتَدَّ ای فعل چون اِفْقَرْتُ درویش شد  
 و خاصیت باب اِسْتِفْعَال پنج چیز است سوال چون اِسْتَطَعْتُ خویش  
 خواست از وی و این اصل باب است و طعن چون اِسْتَحْسَنْتُ نیکو پنداشت او را  
 و اِسْتَقْبَحْتُ زشت پنداشت او را و و جِدَّان کسی بر صفتی چون اِسْتَكْرَمْتُ  
 کریم یافتیم او را و تَحَوَّل چون اِسْتَسْرَبْنَا گشت مرغ ضعیف و اِسْتَوَقَّ  
 الجمل ناقه گشت حمل و اِشْتَدَّ ای فعل چون اِسْتَرْجَعْنَا الله و اِنَّا لَكِيْرٌ رَاجِعُونَ  
 و خاصیت باب افعال دو چیز است مطاوعت ثلثی مبر چون

[illegible]

۱۲  
 قال ثناء **ع** ان البعاث  
 من المعنن من غير  
 صاحب فحول غرو  
 خردبازای بارگیدودا  
 در زمین اگر کسی شود دعا  
 تهنیت بدینکام و دوزخ  
 پس از کار آست کردن  
 از این دعا می شود بچون  
 بخشنه یادم است







اما بايد دانست كه اسم فاعل از باب فَعِلْ يَفْعَلْ بكسر العين في الماضي وفتحها في  
 المستقبل شش گونه آيد فاعِلٌ چون سَامِعٌ وَعَالِمٌ وَفَعِيلٌ چون سَمِعَ و  
 عَلِمَ وَفَعِلٌ چون حَدَرَ وَفَرِحَ وَفَعِلٌ چون أَحَزَّ وَأَعْيَنَ وَمُنَشَّه  
 فَعْلَاءٌ چون حوداء وعيناء وجمعها فَعِلٌ چون حَوْرٌ وَعَيْنٌ وَفَعْلَانِ  
 چون سَكْرَانٍ وَعَطْشَانٍ وَمُنُونٌ او فَعْلَانِ چون سَكْرَوِيٌّ وَعَطْشَوِيٌّ و  
 فَعْلَانِ چون عُرْيَانٍ وَخَصْبَانِ اما فَعْلَانِ صفت عارض را باشد  
 از جوع و عطش و ضدان چون رِيَّانٍ وَشَبْعَانٍ و فاعِلٌ صفت لازم را باشد  
 از الوان عيوب چنانكه اَحْمَرٌ مَرْدٌ سَرِخٌ وَاَحْوَلٌ مَرْدٌ كَاثِرٌ وَفَعِلٌ بكسر العين فعل  
 لازم را باشد از سرور وادوار چون فَرِحَ وَوَجِعَ وَوَصِبَ وَبَشَرَ و بیشتر هم فاعِل  
 از باب فَعْلٌ يَفْعَلُ بضم العين في الماضي وفتحها في المستقبل بر وزن فَعِيلٌ  
 می آيد چون كَرِيمٌ وَعَظِيمٌ و هفت گونه ديگر آمده است فَعْلٌ چون ضَعْفٌ و  
 عَمَلٌ وَفَعِلٌ چون خَشِنٌ وَسِيمٌ وَفَعْلٌ چون حَسَنٌ وَبَطَلٌ وَفَعْلٌ  
 چون رَجَبِيٌّ وَمَلِكٌ وَفَعْلٌ چون صَبِيحٌ وَغَفْلٌ وَفَعْلٌ چون خُفْيَاءٌ  
 وَشُبَّاعٌ وَفَعْلٌ چون حَصَانٌ وَجَبَانٌ وَخَوَارِجُ بَابِ سَوْمٍ و در شان  
 اسما و آن مشتمل بر پنج فصل است فصل اول در شناختن ابنيه اسم و آن بر

له وین وزن  
 ن از نظر دست از نظر  
 خود را دست از نظر  
 بر اساس نوشتن از نظر  
 چون حالتی از نظر  
 "سطح" یعنی در برابر  
 عین بر وزن فعل بود  
 ضمه افاد با کسر و بیل  
 که در مذکر و مؤنث  
 ۵۴  
 عین شش است  
 این شش است  
 در بیان فاعل  
 از وزن ششگانه  
 سه من غیر و جمع  
 سه یکبار و دو  
 لایحه از مود و کلام

سه گونه است ثلاثی و رباعی و خماسی و ثلاثی را دو واژه بناست نه ازان  
 مطر دست و دو شاو یکی مهل مطر فعل چون شمس و صعب و فعل  
 چون قدر و رجس و رجل و فعل چون چند و بود و فعل چون چهل و چیل  
 و فعل چون خند و کند و فعل چون رجل و عجز و حذر و وعظ و  
 فعل چون غر و صر و و لبد و فعل چون جول و طول و فعل  
 چون عنق و اذن و دو شاو فعل چون ابط و ابل و فعل چون خیل و یکی  
 مهل فعل برین زن هیچ تازی نیامده است و رباعی را پنج بناست نهان  
 و در ششم اختلاف فعل چون جفا و عقرب و جفا و جحد و فعل  
 چون عظیم و فرس و فعل چون برن و برقع و فعل چون درهم و  
 هجر و فعل چون سبط و هیز و و بنای ششم که مختلف فیه است فعل  
 چون جذاب و آنکه گویند درست نیست بضم دال روایت میکنند و خماسی  
 چهار بناست و در پنجم اختلاف کرده اند فعلل چون سقر جل و شمر دل و  
 فعلل چون حجرین و حصین و فعلل چون قریب و جرحل و فعلل  
 چون جعین و قدح و بنای هجم که مختلف فیه است فعلل چون هتاع  
 و آنکه گویند فعلل درست نیست گویند هتاع تازی نیست رومی است

عولی ۱۲

له بکوت خلاف  
 و سه گونه است ثلاثی و رباعی و خماسی و ثلاثی را دو واژه بناست نه ازان  
 مطر دست و دو شاو یکی مهل مطر فعل چون شمس و صعب و فعل  
 چون قدر و رجس و رجل و فعل چون چند و بود و فعل چون چهل و چیل  
 و فعل چون خند و کند و فعل چون رجل و عجز و حذر و وعظ و  
 فعل چون غر و صر و و لبد و فعل چون جول و طول و فعل  
 چون عنق و اذن و دو شاو فعل چون ابط و ابل و فعل چون خیل و یکی  
 مهل فعل برین زن هیچ تازی نیامده است و رباعی را پنج بناست نهان  
 و در ششم اختلاف فعل چون جفا و عقرب و جفا و جحد و فعل  
 چون عظیم و فرس و فعل چون برن و برقع و فعل چون درهم و  
 هجر و فعل چون سبط و هیز و و بنای ششم که مختلف فیه است فعل  
 چون جذاب و آنکه گویند درست نیست بضم دال روایت میکنند و خماسی  
 چهار بناست و در پنجم اختلاف کرده اند فعلل چون سقر جل و شمر دل و  
 فعلل چون حجرین و حصین و فعلل چون قریب و جرحل و فعلل  
 چون جعین و قدح و بنای هجم که مختلف فیه است فعلل چون هتاع  
 و آنکه گویند فعلل درست نیست گویند هتاع تازی نیست رومی است

مراقب بجمع  
آنج و آنچه بواسطه  
باشد از لایحه  
م  
عصاره  
بکسجی و روانی  
نقل و تحریک  
بر آورده باشند  
و بطریق مناسب  
فنا بکسجی  
موجب خا









سوی اورد علی لوراه مرقد

در این باب  
مراجعه ایست  
دارند و در این باب  
باز می بینیم که  
چون از این باب

خج

۴۰۰

پروفیسر محمد رفیع

عبدالمجید بن عبدالحق

بناش شود و

بن زبانت بکرا

مذہب و حرکات  
مذہب و حرکات

معنیہ و

است مخرج

بسمه تعالی

الحاج احمد بن محمد بن علي

یہ سچا ہے

وَمِنْ ثَمَرَاتِهِ مُتَعَجِّنُونَ وَهُدًى وَاسْمُ الْحَقِّ

ذوالحجۃ ۱۲

آن باشد که ثلاثی را بنویسد و در حروفی بر وزن رباعی

کرده باشند و یا رباعی را بنام یادت حرفی بر وزن خماسی

کرده باشند چون گوشت که ملو است به جعفر و رید

که ملحه است به زهر و عققرا که ملحه است به سنف که ملحه

فصل

سلسلہ سوم رجب بر دو کوہ است

سلامت و جمع مسزبح سلامت است

له صیغه مفرد او در جمع سلامت باشد چون

يَدٌ وَزَيْدٌ وَنَ وَضَارِبٌ وَضَارِبُونَ

جمع مکسر آنست که صیغه کمفرد او بسلامت باشد

نُون رَاجُلْ وِ رَاجَالْ وَ جَمْعُ مَكْسَرٍ

روزِ عست جمعِ قلبِ رو آن

۴۲

۱۰۰۰ ۹۰۰ ۸۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰ ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۰

فَعَلْ وَأَعْمَالْ وَأَعْلِيَّةٌ وَفِعْلَةٌ وَمَعَ لِي

ان زیادہ از دہ باشد و اور اچج بناست

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

وَقَالَ تِلْكَ آيَاتُ الْكُفْرِ وَالْعِصْيَانِ الَّتِي كُنْتُمْ تُعْزَمُونَ

تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۱۵



الاصول فی شرح فزونین در قدح علی و قدح اعلیٰ فزونین در کلاه گوید خدایت فزاینده است که عوض جلا خدایت بگویند فزاینان در حال رابع باشد خواه فزونند خواه در فزونیت باشند

[illegible]

خداوندی و غنی است  
کردی و غنی شد و است  
دینیجاریت گفت و بودای الوری  
این می باشد از اشک اگر که  
از بدو چون جلدش مخالفت  
مخالفت و نفع المومنین  
مومنین و مومنین  
مومنین و مومنین  
محمد المومنی



زیادت از کلمه حذف کنند پس تصغیر کنند و از تصغیر تخفیف گویند چون <sup>بهر بیان</sup> **أَنْزَلَهُ**  
وَرَزَّاهُ وَجَارَتْ وَجَرَّتْ وَأَمَّا سَكَنٌ وَكَيْتٌ ومانندان موضوعند  
بر صورت تصغیر و لیکن تصغیر <sup>بهر بیان</sup> **فَضْلٌ** بنحرم در نسبت <sup>بهر بیان</sup> **لَسْبَتٌ** باز بسند چیزی  
باشد بخیزی دیگر زیاده کردن یا می شود در آخر کلمه چون **بَلَّحَى وَدَرَوِي**  
**وَصَبَقِي وَتَبَاجِي** و نسبت صنایع سه گونه آید یکی آنکه عرب و برانامه  
نموده باشند چون **قَتْنٌ وَشَكَاةٌ** و دوم آنکه از حرف و  
**فَعَالٌ** بنا کنند چون **فَعَالٌ وَقَوَائِي وَتَبَالٌ** سوم آنکه یا نسبت  
در آرد چون **قَلَنْسِي وَتَلَحِي** و این نسبت در مطبوعات و مصنوعات  
مطردست چون **حَصِي مَبِيَّةٌ وَسَقَا قِيَّةٌ وَتَبَلِيَّةٌ وَوَرَجِي وَمَشْكِي**  
و بدانکه در نسبت تغییرات بسیار افتد و آن دو نوعست شاذ و مطرد  
شاذ چون **أَنَاكِي وَرَقَبَانِي وَبِكَانِي** و مطرد چون  
**نَعِي وَنَرِي وَعَصَا وَعَصَوِي وَعِمْرٌ وَعِمْرِي وَآبٌ**  
و **أَبُوِي وَعَلِي** و **عَلَوِي** و هر یک را احکام بسیارست و این کتاب  
آنرا احتمال نتواند کرد و لهذا این جهت فرو گذاشته شد و بدانکه

زیادت از کلمه حذف کنند پس تصغیر کنند و آنرا تصغیر تدریجی گویند چون آنکه هر  
 وَنَ هِیْ وَحَاکِرَتْ وَحَرِیْتُ وَامَا سَمِیْتُ وَکَمِیْتُ ومانند آن موضوعند  
 بر صورت تصغیر ولیکن تصغیر نه فصل پنجم در نسبت نسبت باد بستان چیزی  
 باشد بخیزی دیگر نریاده کردن یا می شده بر آخر کلمه چون بَلْخِی و دَرُوئی  
 وَصَبَّحْتُ وَتَبَايَعْتُ وَنَبْتُ صناع سه گونه آید یکی آنکه عرب و براناس  
 نهاده باشند چون قَبْتُ وَاسْکَاْتُ ووم آنکه از حرفت و  
 فَکَاکُ بنا کنند چون فَکَاکُ وَقَرَأْتُ وَتَبَايَعْتُ سوم آنکه با نسبت  
 در آید چون قَلَنْسِیُّ وَتَحْلِیُّ واین نسبت در مطلوبات و مصنوعات  
 مطروست چون حَضْرَمِیَّةٌ وَسَکَا قِیَّةٌ وَتَبْلِیَّةٌ وَمَرْحُومِیَّةٌ  
 و بدانکه در نسبت تغییرات بسیار افتد و آن دو نوعست شاذ و مطرد  
 شاذ چون اُنَاکِیُّ وَرَقَبَاکِیُّ وَیَمَاکِیُّ وَمَطْرُوجُ  
 نَعْمِیُّ وَنَمِیُّ وَعَصَا وَعَصَوِیُّ وَعِمْرٌ وَعِمْرِیُّ وَآبٌ  
 وَابُوئی وَعَلِیُّ وَعَلَوِیُّ وهر یک را احکام بسیارست و این کتاب  
 آنرا احوال نتواند بگوید و از آن جهت فرو گذاشته شد و بدانکه











و قلمه پنج حرف است ق طب ج د که مجموعه وی نیست قطب  
 ج د و ب ا ن که صاد و سین و ز ا این سه حرف را حروف کفر گویند و  
 متغی و س را مکر و کافر و منحرف و الف را هو و و نون را حرف غنه گویند  
 فصل چهارم در بیان اجناس آن از روی تصرف و آن پنج نوع است  
 حروف زیاده و آن ده است که مجموعه او سالتونیه یا الیوم  
 تنساک چون در کلمه چیزی زیاده کند ازین حروف باشد و حروف  
 و آن یازده است مجموعه او هو حقی بخائنه هر جا که از کلمه چیزی حذف  
 کند ازین حروف باشد و حروف ابدال و آن نیز یازده است مجموعه او  
 الخد من و طیهما هر کجا که حرفی بخرنی بدل کند ازین حروف باشد  
 و حروف قلب و آن حروف علت است قلب ابدال یعنی یکی است  
 ولیکن بیشتر در حروف علت قلب گویند و در حروف صبح ابدال نامند  
 و حروف ادغام و آن بنده حرف است که لام تعریف را در روی ادغام  
 توان کرد چون التاء و التاء و الذال و الذال و الزاء و الزاء و الشین  
 و الشین و الصاد و الصاد و الظاء و الظاء و النون و النون و الله اعلم

و قلمه پنج حرف است ق طب ج د که مجموعه وی نیست قطب  
 ج د و ب ا ن که صاد و سین و ز ا این سه حرف را حروف کفر گویند و  
 متغی و س را مکر و کافر و منحرف و الف را هو و و نون را حرف غنه گویند  
 فصل چهارم در بیان اجناس آن از روی تصرف و آن پنج نوع است  
 حروف زیاده و آن ده است که مجموعه او سالتونیه یا الیوم  
 تنساک چون در کلمه چیزی زیاده کند ازین حروف باشد و حروف  
 و آن یازده است مجموعه او هو حقی بخائنه هر جا که از کلمه چیزی حذف  
 کند ازین حروف باشد و حروف ابدال و آن نیز یازده است مجموعه او  
 الخد من و طیهما هر کجا که حرفی بخرنی بدل کند ازین حروف باشد  
 و حروف قلب و آن حروف علت است قلب ابدال یعنی یکی است  
 ولیکن بیشتر در حروف علت قلب گویند و در حروف صبح ابدال نامند  
 و حروف ادغام و آن بنده حرف است که لام تعریف را در روی ادغام  
 توان کرد چون التاء و التاء و الذال و الذال و الزاء و الزاء و الشین  
 و الشین و الصاد و الصاد و الظاء و الظاء و النون و النون و الله اعلم

و قلمه پنج حرف است ق طب ج د که مجموعه وی نیست قطب  
 ج د و ب ا ن که صاد و سین و ز ا این سه حرف را حروف کفر گویند و  
 متغی و س را مکر و کافر و منحرف و الف را هو و و نون را حرف غنه گویند  
 فصل چهارم در بیان اجناس آن از روی تصرف و آن پنج نوع است  
 حروف زیاده و آن ده است که مجموعه او سالتونیه یا الیوم  
 تنساک چون در کلمه چیزی زیاده کند ازین حروف باشد و حروف  
 و آن یازده است مجموعه او هو حقی بخائنه هر جا که از کلمه چیزی حذف  
 کند ازین حروف باشد و حروف ابدال و آن نیز یازده است مجموعه او  
 الخد من و طیهما هر کجا که حرفی بخرنی بدل کند ازین حروف باشد  
 و حروف قلب و آن حروف علت است قلب ابدال یعنی یکی است  
 ولیکن بیشتر در حروف علت قلب گویند و در حروف صبح ابدال نامند  
 و حروف ادغام و آن بنده حرف است که لام تعریف را در روی ادغام  
 توان کرد چون التاء و التاء و الذال و الذال و الزاء و الزاء و الشین  
 و الشین و الصاد و الصاد و الظاء و الظاء و النون و النون و الله اعلم

فصل پنجم در ذکر چیزی از حروف معنوی تا کتاب ان خالی نباشد و جمله  
حروف معنوی از نو و بیرون نیست و آن سه گونه است بسطوط و مقرون  
و مرکب اما بسطوط آنست که چیزی از حروف معنوی با وی هم نکرده باشند چو  
قین و قی و آلی و مقرون آنست که دو حرف معنوی هم کرده باشند و معنی  
هر دو باقی باشد چون گانگ که کاف تشبیه و آن تو کید هم آمده است و معنی هر  
یک باقیست و مرکب آنست که دو حرف هم آمده باشند و معنی هر دو یک گشته  
چون کو که تخصیض که کو معنی ولای نانی هم آمده است و معنی این هر دو یک گشته  
باب پنجم در معنی تصریف تصریف گردانیدن کلمه باشد پنج طرق  
زیادت و حذف و ابدال و قلب و نقل فصل اول در زیادت  
فرق میان حرف اصلی و حرف زیادت آنست که حرف زائد در تصرف  
بمقتد و اصلی نمید چون عین و لام و میم از عالم  
و علیهم و معلوم و علم و تعلم و استعلم  
و آنچه زباده باشد چون در فلاتی وزن کنند بمقتد و زیادت  
از جهت هشت چند باشد مد صو ث چون کتاب و محو

فصل پنجم در ذکر چیزی از حروف معنوی تا کتاب ان خالی نباشد و جمله  
حروف معنوی از نو و بیرون نیست و آن سه گونه است بسطوط و مقرون  
و مرکب اما بسطوط آنست که چیزی از حروف معنوی با وی هم نکرده باشند چو  
قین و قی و آلی و مقرون آنست که دو حرف معنوی هم کرده باشند و معنی  
هر دو باقی باشد چون گانگ که کاف تشبیه و آن تو کید هم آمده است و معنی هر  
یک باقیست و مرکب آنست که دو حرف هم آمده باشند و معنی هر دو یک گشته  
چون کو که تخصیض که کو معنی ولای نانی هم آمده است و معنی این هر دو یک گشته  
باب پنجم در معنی تصریف تصریف گردانیدن کلمه باشد پنج طرق  
زیادت و حذف و ابدال و قلب و نقل فصل اول در زیادت  
فرق میان حرف اصلی و حرف زیادت آنست که حرف زائد در تصرف  
بمقتد و اصلی نمید چون عین و لام و میم از عالم  
و علیهم و معلوم و علم و تعلم و استعلم  
و آنچه زباده باشد چون در فلاتی وزن کنند بمقتد و زیادت  
از جهت هشت چند باشد مد صو ث چون کتاب و محو

فصل پنجم در ذکر چیزی از حروف معنوی تا کتاب ان خالی نباشد و جمله  
حروف معنوی از نو و بیرون نیست و آن سه گونه است بسطوط و مقرون  
و مرکب اما بسطوط آنست که چیزی از حروف معنوی با وی هم نکرده باشند چو  
قین و قی و آلی و مقرون آنست که دو حرف معنوی هم کرده باشند و معنی  
هر دو باقی باشد چون گانگ که کاف تشبیه و آن تو کید هم آمده است و معنی هر  
یک باقیست و مرکب آنست که دو حرف هم آمده باشند و معنی هر دو یک گشته  
چون کو که تخصیض که کو معنی ولای نانی هم آمده است و معنی این هر دو یک گشته  
باب پنجم در معنی تصریف تصریف گردانیدن کلمه باشد پنج طرق  
زیادت و حذف و ابدال و قلب و نقل فصل اول در زیادت  
فرق میان حرف اصلی و حرف زیادت آنست که حرف زائد در تصرف  
بمقتد و اصلی نمید چون عین و لام و میم از عالم  
و علیهم و معلوم و علم و تعلم و استعلم  
و آنچه زباده باشد چون در فلاتی وزن کنند بمقتد و زیادت  
از جهت هشت چند باشد مد صو ث چون کتاب و محو





[illegible]

افعال گفته ایم و دیگر اگر کلمه مجری باشد و آن بسیار است اما کلمه مجری  
مشهور است اینجا یاد کرده شود چون شَفَعَهُ که در اصل شَفَعْتُهُ و شَأْنُهُ  
که در اصل شَوْنَتُهُ بوده است و فَخَرَهُ که در اصل فَوَّهَ بوده است  
و اسْتَعْتَبَهُ که در اصل سَتَبَهُ بوده است و سَتَبَهُ یک قول در اصل  
سَتَبَهُ بوده است زیرا که جمع ایشان شَفَاعَةٌ وَ شِیْءٌ وَ أَخْوَانٌ  
و امثالها می آید و تصغیر ایشان شُفِعْمَةٌ وَ شَوْیْعَةٌ وَ قَوْلُیْعَةٌ  
و سِتْمِیْعَةٌ می آید و یک قول اصل سَنَهُ سَنَوُهُ بوده است زیرا که  
جمع او سنَوَاتٌ می آید و دید که در اصل یَزْمِیْ بوده است و دَوْمٌ که  
در اصل دَمِیْ بوده است و تَقْوِیْ دَمِیْ بوده است و مائِهٌ در اصل  
مادی بوده است زیرا که تثنیه و جمع ایشان یَدِیَانِ و اَیْکِی  
و دَمِیَانِ و دَمَلٌ می آید و فعل از مائِهٌ اَمْنَانِکُ میگویند و آب  
که در اصل بَوْنُ بوده است و غَدَاةٌ و آخِرُ أَخَوَانِ بَوْنُ بوده است  
زیرا که تثنیه ایشان اَبَوَانِ و غَدَاةٌ و أَخَوَانِ می آید و جمع  
ایشان اَبَاءٌ و اِخْوَانٌ و اَبْنَاءٌ و غَدَاةٌ و مصدر ایشان  
اَبَوْهُ و اَخَوْهُ و بَنَوْهُ و غَدَوَهُ می آید فصل سوم در بیان آن

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





۱۰ حضرت علی علیه السلام فرمود که هر کس در راه خدا جان و مال خود را فدا کند، من او را پادشاه می دانم.

چون قال و میزک و یوقن که در اصل قول و مؤزان و یقین  
 بوده است و این نوع در قسمت افعال مستوفی گفته شده است فصل  
 پنجم در نقل نقل بر دو گونه است نقل حرفی از محلی بملی چون جذب  
 و جذب و ناقه و اینک و قوس و قوس و چون هاسر  
 و هاسر و محال و می در کتب لغت است و و بر اعلیٰ نتوان گفت  
 و نقل حرکت و آن دو گونه است نقل حرکت از حرفی بحرفی  
 چنانچه در مضاعف و اجوف و تخفیف همزه یاد کرده شده است  
 چون یدب و یقول و قد اقم و نقل حرکت از جملی بجمله  
 چون قول که از اقول کنند پس قل و یبع که از ابع من کنند  
 پس بع گویند و چون نقل حرکت از فتحه بکسره از جملی با جمله  
 آنست که ماقبل بای تانیث را کسور کنند در وقت چون بکره  
 و نجه و رجه و یا الف را بجای نند بسو یا و فتحه ماقبل بر بسو  
 سوره چون عالم و شاعر و حاکم و الف امله نه الف تمام  
 باشد نه یا تمام و فتحه ماقبل وی نه فتحه تمام باشد و نه کسره تمام  
 و موجب امله شش چیز است که پیش از الف بود یا پس از الف

این بنی تقی که بیرون در  
 اصل این بنی بیرون در  
 بود جمع نامی و مشخص  
 بود بوده است و ادرا  
 از موضع بین نقش کرده  
 بجای خاک و در مذاق  
 شد باز و ادرا کارند  
 این بر وزن  
 به چرخ و  
 در اصل تو و می بود  
 ۴۵

و او که عین کبر بود حق  
 کرده در موضع الم اودند  
 و بنیت او اودا اودند  
 نیز خنودش اودا اودند  
 از اقبال ایدیل کردند به قلعه  
 مریخی که داد و دیار کج  
 شدند و اهل آنها گمان  
 بود و او را که گفتم

مقام کو درختی شاد بخت  
خدا بسین را بسایات پاک  
دل کو درختی شاد بخت  
نزارم

وقت کردن  
مغفودیدن  
نفس است از عهد  
توقیر و توقیر  
منش قوس  
انرا انشان از  
قوس بود که از  
قوس بود که از  
قوس بود که از  
قوس بود که از



[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الموصوف بالتصريف المنعوت بالتخفيف الذي  
 انعامه صرح على الامداد غير متصل بعلى طاعت العباد واصلا  
 على رسوله محمد بن المصطفى قد روى عن الانبياء والاجداد وال  
 واصحاب الذين هم غير محمودين سجاياهم اليوم التناز اما  
 فقد قال عبد المصطفى الرازي في حجة ربه القوية  
 محمود بن مسعود العلوي حفظ الله ائقلمه وحق امامهم



















کتاب الف و حاء و ع کاء و سقاء ه هر ده زائده که بعد الف جمع  
افتد مهر شود چون صحائف و عجایب در سید علی بنجله معاکش  
و متاوتن و مهر مصائب بر خلاف قیاس است هر واورد طرف  
افتد یاد حکم طرف و تنیکه متصل شود بکلیمه خیر یک اتصال لازم نباشد چون  
الف ضمیر تانی ثانیث ما قبل و کسور باشند آن واو باشد چون دُعِی  
دُعِیاد داعیه هر واو که در کلمات ثالث باشد چون رابع گردد یا زیاد باز  
رابع حرکت قبل مخالف او باشد یا بشود چون اعلیت و شغلینت  
هر حرف علت که در آخر کلمه ساکن باشد در حال خزم و فساد تا شود علامت  
للسكون چون تعویذ و دعویهم و ادع و ار هر چه که اجتمع میان  
اگر اول حرف مده زائده یا غیر مده باشد و مد حرف علت ساکن که حرکت مایل او  
موفق او باشد و دوم نه غم باشد در یک کلمه حذف نکنند و این جملی است  
رو باشد چون ذابته و حیضه و همچنین در حال وقف چون ترکید



بسكون غير لازم پس ادغام کنند مگر در مثل تَنْزِيلٌ وَتَنْبِيْهُ  
چون مَدَّ يَمْدٌ وَعَبَدْتُ وَلَيْسَتْ كَرِهَتْ  
است هر جا که حرکت حرف دوم واجبست ادغام هم واجبست چون  
مَدَّ و هر جا که حرکت حرف دوم جائزست ادغام نیز جائزست چون كَرِهَتْ  
و هر جا که حرکت حرف و منتهیست ادغام نیز ممتنعست چون مَدَّ  
و در دو کلمه حرف صحیح اگر اقبل اول ساکن باشد چنانچه قَرَمَ مَالٌ  
و یکدو نهزه باشد چون قَدْ جَاءَ اشْرَاطُهَا یا اول مدده باشد چنانچه  
فِيْهِ و یا اول بی سکنه باشد چنانچه مَالِيَهُ هَلْكَ یا اول مدغمیه  
چنانچه رَبُّكَ پس ادغام ممتنع بود در بعضی از کلمات مضاعف  
قلب آمده است چون تَقْصِيْ الْمُبَارِيْ و در بعضی حذف آمده است  
چون خَلَّتْ وَ مَسَّتْ بر خلاف قیاس هر جا که و تاد اول کلمه جمع شوند  
روا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف چون تَنْزِلٌ وَ تَنْكِيْ تمام

[illegible]



مستمعین را باید بعد از آنکه تشریف از دیار سیدان صحنهای ای این جهان طالع برآید مستعد از آن اخصافا و انصافا و غیره

مستمعین را باید بعد از آنکه تشریف از دیار سیدان صحنهای ای این جهان طالع برآید مستعد از آن اخصافا و انصافا و غیره

--	--

7

سنة ١٢١٢

১৩৮

ما فی معرورت

اَقْرَبُ  
 دَوْبَا  
 هَاوَرَا  
 خَبْرَا  
 هَدْرَا  
 تَابَرَا  
 اَحْوَا  
 اَمْبَا  
 اَوَا  
 اَمْبَا  
 اَمْبَا

الاول  
لنود

ماہنامہ مجاہد

۲  
 هُوَ فِي التَّوْبَةِ  
 وَجَدَ  
 وَابْنَهُ  
 اَوْ رَجُلًا  
 اِسْمُهُ  
 اِدْرِيسَ  
 اِسْمُ ابْنِ  
 اِسْمَاعِيلَ  
 وَابْنِ  
 اِبْرَاهِيمَ  
 اِسْمُهُ  
 اِسْمَاعِيلُ

لحوة  
س

مضارع معزوف

[illegible]

التور  
داون

مضامع معمول

[illegible]

سنة

مضامع محمد بن

۱۳۰۰	۱۳۰۱	۱۳۰۲	۱۳۰۳	۱۳۰۴	۱۳۰۵	۱۳۰۶	۱۳۰۷	۱۳۰۸	۱۳۰۹	۱۳۱۰	۱۳۱۱	۱۳۱۲	۱۳۱۳	۱۳۱۴	۱۳۱۵	۱۳۱۶	۱۳۱۷	۱۳۱۸	۱۳۱۹	۱۳۲۰	۱۳۲۱	۱۳۲۲	۱۳۲۳	۱۳۲۴	۱۳۲۵	۱۳۲۶	۱۳۲۷	۱۳۲۸	۱۳۲۹	۱۳۳۰	۱۳۳۱	۱۳۳۲	۱۳۳۳	۱۳۳۴	۱۳۳۵	۱۳۳۶	۱۳۳۷	۱۳۳۸	۱۳۳۹	۱۳۴۰	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۶	۱۳۴۷	۱۳۴۸	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶	۱۳۶۷	۱۳۶۸	۱۳۶۹	۱۳۷۰	۱۳۷۱	۱۳۷۲	۱۳۷۳	۱۳۷۴	۱۳۷۵	۱۳۷۶	۱۳۷۷	۱۳۷۸	۱۳۷۹	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳	۱۳۹۴	۱۳۹۵	۱۳۹۶	۱۳۹۷	۱۳۹۸	۱۳۹۹	۱۴۰۰	۱۴۰۱	۱۴۰۲	۱۴۰۳	۱۴۰۴	۱۴۰۵	۱۴۰۶	۱۴۰۷	۱۴۰۸	۱۴۰۹	۱۴۱۰	۱۴۱۱	۱۴۱۲	۱۴۱۳	۱۴۱۴	۱۴۱۵	۱۴۱۶	۱۴۱۷	۱۴۱۸	۱۴۱۹	۱۴۲۰	۱۴۲۱	۱۴۲۲	۱۴۲۳	۱۴۲۴	۱۴۲۵	۱۴۲۶	۱۴۲۷	۱۴۲۸	۱۴۲۹	۱۴۳۰	۱۴۳۱	۱۴۳۲	۱۴۳۳	۱۴۳۴	۱۴۳۵	۱۴۳۶	۱۴۳۷	۱۴۳۸	۱۴۳۹	۱۴۴۰	۱۴۴۱	۱۴۴۲	۱۴۴۳	۱۴۴۴	۱۴۴۵	۱۴۴۶	۱۴۴۷	۱۴۴۸	۱۴۴۹	۱۴۵۰	۱۴۵۱	۱۴۵۲	۱۴۵۳	۱۴۵۴	۱۴۵۵	۱۴۵۶	۱۴۵۷	۱۴۵۸	۱۴۵۹	۱۴۶۰	۱۴۶۱	۱۴۶۲	۱۴۶۳	۱۴۶۴	۱۴۶۵	۱۴۶۶	۱۴۶۷	۱۴۶۸	۱۴۶۹	۱۴۷۰	۱۴۷۱	۱۴۷۲	۱۴۷۳	۱۴۷۴	۱۴۷۵	۱۴۷۶	۱۴۷۷	۱۴۷۸	۱۴۷۹	۱۴۸۰	۱۴۸۱	۱۴۸۲	۱۴۸۳	۱۴۸۴	۱۴۸۵	۱۴۸۶	۱۴۸۷	۱۴۸۸	۱۴۸۹	۱۴۹۰	۱۴۹۱	۱۴۹۲	۱۴۹۳	۱۴۹۴	۱۴۹۵	۱۴۹۶	۱۴۹۷	۱۴۹۸	۱۴۹۹	۱۵۰۰	۱۵۰۱	۱۵۰۲	۱۵۰۳	۱۵۰۴	۱۵۰۵	۱۵۰۶	۱۵۰۷	۱۵۰۸	۱۵۰۹	۱۵۱۰	۱۵۱۱	۱۵۱۲	۱۵۱۳	۱۵۱۴	۱۵۱۵	۱۵۱۶	۱۵۱۷	۱۵۱۸	۱۵۱۹	۱۵۲۰	۱۵۲۱	۱۵۲۲	۱۵۲۳	۱۵۲۴	۱۵۲۵	۱۵۲۶	۱۵۲۷	۱۵۲۸	۱۵۲۹	۱۵۳۰	۱۵۳۱	۱۵۳۲	۱۵۳۳	۱۵۳۴	۱۵۳۵	۱۵۳۶	۱۵۳۷	۱۵۳۸	۱۵۳۹	۱۵۴۰	۱۵۴۱	۱۵۴۲	۱۵۴۳	۱۵۴۴	۱۵۴۵	۱۵۴۶	۱۵۴۷	۱۵۴۸	۱۵۴۹	۱۵۵۰	۱۵۵۱	۱۵۵۲	۱۵۵۳	۱۵۵۴	۱۵۵۵	۱۵۵۶	۱۵۵۷	۱۵۵۸	۱۵۵۹	۱۵۶۰	۱۵۶۱	۱۵۶۲	۱۵۶۳	۱۵۶۴	۱۵۶۵	۱۵۶۶	۱۵۶۷	۱۵۶۸	۱۵۶۹	۱۵۷۰	۱۵۷۱	۱۵۷۲	۱۵۷۳	۱۵۷۴	۱۵۷۵	۱۵۷۶	۱۵۷۷	۱۵۷۸	۱۵۷۹	۱۵۸۰	۱۵۸۱	۱۵۸۲	۱۵۸۳	۱۵۸۴	۱۵۸۵	۱۵۸۶	۱۵۸۷	۱۵۸۸	۱۵۸۹	۱۵۹۰	۱۵۹۱
------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------

پیکر

منافع و فوائد

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰

ا	ة
و	ي

مختار معروضات

[illegible]

بجورجا  
زار محمدان شرف

مختارہ مجموعہ

[illegible]

ا	ة
خ	ز

مغناطیہ معدن

[illegible]

انھو  
وگد شتر

وہوئے شہسوار

[illegible]

ع	لا
ن	ن

مفتی محمد رفیع

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۰۰

[illegible]

مستطاب





حواشی حل تمرین سعیدی

قوانین ماضی معروف

۱- ادای در اصل اُرْأَیْ بر وزن اکرَمَ بود بمثل حرکت باقیل بنزه را بر غلات قیاس وجه بیگنند و یا بقاعده رَمَی الف گردید اُرْی شد ۲- و تو یاب بر وزن صَرَّ فَا بقیاس ۳- هَا و دَا در اصل هَا و دَا بر وزن فَا بَلَّوْا بود و او سبب افتادن در زائد بر سوم جاذبه ماضی باشد و یا الف و الف باقی جمع ساکنین ۴- جَوْجَتْ به وجه در اصل جَوْجَتْ بر وزن بَعَثَتْ بود و لاء کلمه بقاعده مذکور و ر حَا وَا یا شد و یا الف و الف بیفتاد ۵- اِنْهَوْا در اصل اِنْهَوْا و تَابِرْزَنْ اِنْطَهَرَ تَابِرْز و او لام کلمه بسبب تعلق آن در زاده بر سوم جاذبه ماضی باشد و یا بحرک الفتح ماضی گردید و الف باقی جمع ساکنین بقدری بیفتاد ۶- حِدَّتْ در اصل اَحْدَتْ بوزن اَحْدَتْ بوزن اَحْدَتْ بود چون یک از تَا و دَا و ذَال و ذَال و رَا و سِتین و شِین و شَاد و ضَاد و طَا و ظَا و عین باب فعال فَعَلَ که تا از جنس عین گشت و ساکن کرده عین ادغام کنند و برای فتح اجتمع ساکنین بعضی حرکت تا را انگنند بر استیازا از بغض فلان کسر دیند و بنزه را بجهت استغناء سازند ۷- تَاوَيْتَ بر اصل و بر وزن نَقَرْتُ ۸- تَاوَيْتَ بر اصل و بر وزن تَقَابَلْتُمْ ۹- اَحْوَوْنِمْ در اصل اَحْوَوْنِمْ بود بر وزن اَحْمَرْتُمْ و او اخیر سبب آنکه در زائد بر سوم جاذبه ماضی منفذ باشد و بس ۱۰- اِسْأَوْنِمْ در اصل اِسْأَوْنِمْ بر وزن اِسْأَلْتُمْ که در اصل اِسْأَوْنِمْ بود و تَقَابَلْتُمْ بود زیرا که چون فَای تَقَابَلْ و تَقَابَلْ یکی از حروف یازده گانه مذکور بود و اما فَاکَرَانِمْ و ساکن کرده و در فَا ادغام کنند و بر تقدیر تَبَار

بساکن بنزه در اول در آورند و او اخیر بقانون خودیم باشد ۱- اَحْوَوْنِمْ در اصل اَحْوَوْنِمْ بود بر وزن اَحْمَرْتُمْ و او اخیر سبب آنکه در زائد بر سوم جاذبه ماضی منفذ باشد و بس ۲- اِسْأَوْنِمْ در اصل اِسْأَوْنِمْ بر وزن اِسْأَلْتُمْ که در اصل اِسْأَوْنِمْ بود و تَقَابَلْتُمْ بود زیرا که چون فَای تَقَابَلْ و تَقَابَلْ یکی از حروف یازده گانه مذکور بود و اما فَاکَرَانِمْ و ساکن کرده و در فَا ادغام کنند و بر تقدیر تَبَار

قوانین ماضی مجهول

۱- حَوَوِیْ را از حَا و وَبَنَانِمْ چون فَا را برای بنای مجهول بنه دادند و باقیل حرف اخیر اکثر الف باقی نام قبل فَا و شد حَوَوِ و بر وزن فَوَّیْلَ اید و همین اصل حَوَوِیْ و او لام کلمه بسبب افتادن در طرف کسرت ماضی باشد و چون حَوَوِیْ و او لام کلمه بسبب افتادن در طرف کسرت ماضی محمول و او دم نغم نشده ۲- اَتَوَا در اصل اَتَوَا بود و تقدیر بود بقاعده اَتَوَا تا نماند و در زائد ماضی گردید و او لام ۳- جَوَّوْا در اصل جَوَّوْا بود و بر وزن بَعَثَتْ و او لام کلمه بسبب افتادن در طرف کسرت ماضی باشد و یا بقاعده حرکت قبل بعد سبب کسرتش باقی جمع ساکنین بیفتاد ۴- تَوَوَّیْتُ بر وزن تَقَرَّبْتُ ما حَوَّاز تَاوَيْتَ الف بقاعده حَوَوِیْ و او شده بس ۵- اَحْوَوْنِمْ در اصل اَحْوَوْنِمْ بود و بر وزن اَحْمَرْتُمْ و او لام کلمه بقانون جَوَّوْا یا شد و بس ۶- اَسْأَوْنِمْ در اصل اَسْأَوْنِمْ بود بر وزن اِسْأَلْتُمْ چون و یا با فَا استعمال نند تا شود و در زائد ادغام گردد ۷- اَسْأَوْنِمْ ما حَوَّاز اَسْأَوْنِمْ و بر وزن تَقَوَّیْتُ و جَا بِل اَسْأَوْنِمْ و ادغام



و نادر نادام گردید بقاعده کجی و او باشد و الف ۱۲

مصلح بلین معروف

له کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

آخر سبب و الف از قانون کجی باید جبت و قلب سین او عام

سین درین ازشتاوی کن و نصب بلین تقدیری ۱۲ له کن یشتاوی

در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب او سبب

قانون احکامیت واضح است و حذف قرن علامت نصب

له کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و از ذیل عبارت

حذف یک یا نزد بنی تمیم کن یشتاوی بحد هر دو علامت

نصب حذف نون ۱۲ له کن یشتاوی بحد هر دو علامت

کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی بحد هر دو علامت

قیاس چنانچه در آری مذکور شد ۱۲ له کن یشتاوی در اصل

کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و لام کلمه سبب مذکور شد

و حذف نون بسبب کن ۱۲ له کن یشتاوی در اصل

کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و نون جمع نون از بنی تمیم

له کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی

قلب و او سبب از قانون موصی و نصب لفظی بلین ۱۲ له

کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

و او سبب از قانون موصی و حذف علامت نصب بلین ۱۲ له

کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

با الف و حذف آن با جمع ساکنین بقانون تناقون و حذف

یکتا از اول بقاعده ثانوی باید که حذف نون اعرابی بلین ۱۲ له

کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

بر وزن یشتاوی بقاعده جوبت یا الف شد و افتاد ۱۲

له کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

الف و جوبت بلین است با وجود فراهم شدن و ناسالما و بر وزن کن یشتاوی

در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی بقاعده یشتاوی و بر وزن

و او باشد بلین ۱۲ له کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن

یشتاوی بقاعده اخا و یشتاوی و او گشت ۱۲ له کن یشتاوی

در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی بقاعده یشتاوی و بر وزن

له کن یشتاوی در اصل کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

تعلیل تخفیف هنر از سابق معلوم ۱۲ له کن یشتاوی و بر وزن

صلش یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی یا بحد هر دو علامت

ما قبل الف شد و با جمع ساکنین بقاعده ۱۲ له کن یشتاوی و بر وزن

یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

سین و غایب و سین ازشتاوی کن یا باید که و قلب او سبب مذکور شد

الف و حذف آن با جمع ساکنین از یشتاوی و در بنی تمیم ۱۲ له

و مخاطبات بعد تعلیل کیسان شدند و در اصل مختلف زیر کلام

مخاطبات یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

شد و الف با جمع ساکنین اتلا و صیغه مخاطبه هم از ایشان

یشتاوی لیکن صلش یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن

یا لام کلمه حرکت الف با قبل یای مین کلمه بقاعده یبارع

الف شد و در الف با جمع ساکنین بقاعده ۱۲ له کن یشتاوی و بر وزن

اخر و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی قلب

در اصل یشتاوی و بر وزن کن یشتاوی بقاعده مذکوره اتلا شد

کلمہ کن ششجیم بر اصل بر وزن کن ششجیم ۱۱ سله  
کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
ایمان بنا و دغام کن و رثا از قانون تنوی است ششجیم اتاوی  
در اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم یا بقاعده تاوی الف ششجیم  
له کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
بقاعده میدی ثا دال سده و در دال ا دغام گردید ۱۳

مضارع مجہول لمن

شہ کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
اصل و تحلیل مثل تاوی ۱۲ شہ کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
بر وزن کن ششجیم بود تحلیل سہان گذشت ۱۳ سله کن ششجیم  
در اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم مؤد تخفیف ہمزہ تحلیل  
مثل آری و در حذف الف مثل ششجیم ۱۲ شہ کن ششجیم  
در اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم تحلیل لام مثل تحلیل  
لام مجہوی ۱۱ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم و بر وزن  
کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
در اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم ششجیم ششجیم  
در تحلیل ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
ششجیم ششجیم کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
یا الف شد و افتاد بر وزن کن ششجیم ۱۱ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
کن ششجیم بر وزن کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
در حذف وزن ۱۳ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم  
در تحلیل در حذف وزن ۱۳ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم بر وزن کن ششجیم

در اصل و تحلیل ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
تحلیل چنانکہ کن ششجیم بر اصل کن ششجیم

مضارع بلم معروف

سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم و دغام بقاعده ہوی یا  
شد و بلم انتاوی ۱۱ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
کن ششجیم ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
جو با ماضی مجہول ۱۳ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
لم بیا و ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
نہ در حذف وزن ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
عین کلمہ مثل کن ششجیم ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
معلوم مجہول انتاوی ۱۳ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
اعرابی بلم ساقط شد ۱۳ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
کن ششجیم بود قانون حذف ہمزہ و یا مکرر گذشت  
باید کرد ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
اعرابی بلم ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
وزن بلم زیادہ ۱۳ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم

مضارع مجہول بلم

سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم و یا مکرر گذشت  
انتاوی ۱۲ سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
سله کن ششجیم بر اصل کن ششجیم  
و حذف الف با جماع ساکنین چنانکہ در کن ششجیم  
سله کن ششجیم بفع با حذف الف از اخیر بسبب کلمہ

اعرابی و در آخر در آمد بسبب استغناء وضعه ما قبل و غرض  
اختصار کلمه طویل و علامت جج مثل یخ و الجیش  
ساقط شد فرق اینکه در دو کلمه مده در کتابت باقی ماند و  
یک کلمه از کتابت هم محذوف می شود ۱۲ مثله لکھنؤ یین  
ماخوذ از لکھنؤ ی اصل و ابدال از ما سبق ظاهر  
مثله لکھنؤ یین بنی از ترمیسان که در اصل لکھنؤ یین  
بود و حالش معلوم است کنیت یینات بنی از  
یہوین کہ در اصل یہوون بود هرگاه لام تاکید  
مضمومه در اول و نون ثقیله مکسوره شش جا در آخر  
در آمد برای کراست اجتماع سه نون لکھنؤ یین یان  
افزودند و تبدیل و او بیا از سابق معلوم است لکھنؤ یین  
ماخوذ از لکھنؤ یی کہ در اصل لکھنؤ و بود بطریق بنای  
معلوم است لکھنؤ یینات ماخوذ از لکھنؤ یین کہ در اصل  
لکھنؤ یین بود ۱۳ مثله لکھنؤ وونٹ ماخوذ از  
لکھنؤ وونٹ کہ در اصل لکھنؤ وونٹ بود چون لام تاکید  
در اول و نون ثقیله مفتوحه ما قبل مفہوم بعد حذف نون  
اعرابی در آخر در آمد و ساکن جمع شدند و او جمع و نون ثقیله  
چون و او غیر مده بود برای رفع التقای ساکن و او را  
بجست عدم استغناء از ان بسبب این کہ اخی لالت کنند و  
حرکت مناسب یعنی غمخ و اند جانکه در این ضمیر الله نموده اند  
لکھنؤ یین ماخوذ از لکھنؤ یین کہ در اصل لکھنؤ یین بود چون  
لام در اول و نون ثقیله بعد حذف نون اعرابی در آخر در آمد  
یارا کہ غیر مده است برای زوال اجتماع ساکنین بسبب  
کدامی ال بران حرکت مناسب و یعنی کسر داند

بنت ایل جاز ۱۴ مثله لکھنؤ یینا مثل لن تقدیر ۱۵  
مثله لکھنؤ یین در تخفیف نمره مثل اری مثله لکھنؤ یین  
برفت بنی تمیم و حذف الف بلم مثله لکھنؤ یینا در اصل  
و تعلیل مثل لکھنؤ یینا مثله لکھنؤ یینا مثل لکھنؤ یینا  
در قلب و او بیا و ازل الف و حذف الف باقی ساکنین  
و حذف نون بلم ۱۶ مثله لکھنؤ یینا در قلب و بیا و یا بالف  
مثل یحیی و حذف الف باقی ساکنین و سقوط نون  
بلم زائد بران ۱۷ مثله لکھنؤ یینا بر اصل ۱۸  
لکھنؤ یین مثل لن تخمین در ابدال تا بشا و  
او خام تا در نام ۱۹ مثله لکھنؤ یینا مثل لن یستاوی  
الا الف بلم انستاد ۲۰ مثله لکھنؤ یینا و ماخوذ  
نستاد الف مسبله از بلم انستاد ۲۱  
مضارع معروف بالام و نون ثقیله  
مثله لکھنؤ یین ماخوذ از لکھنؤ یی کہ در اصل  
لکھنؤ یی بود و او بقاعده حووی باشد لام تاکید مفتوحه  
در اول و نون ثقیله مفتوحه شست جایی سوا چار تنبیه  
و دو جمع مونث در آخر آمد و تابلش در واحد مذکر غائب  
و حاضر و مونث غائب و همیشه منکلم مفتوح میشود ۲۲  
لکھنؤ یینا ماخوذ از لکھنؤ یینا بر اصل چون  
لام تاکید مفتوحه در اول در آمد نون اعرابی ساکن در نون  
ثقیله مکسوره شش جا چار تنبیه و دو جمع مونث در آخر لایق گردد  
مثله لکھنؤ یین ماخوذ از لکھنؤ یین و لغت بنی تمیم  
کہ در اصل لکھنؤ یین بود چون لام در اول و نون تاکید  
مفتوحه ما قبل مفہوم در جمع مذکرین بعد سقوط نون

کسر و انداختن و اختی را رسول نموده از لکشتویان  
بنی رشتویان که در صل رشتویان بود ۱۲ لکشتویان  
مصنع از نخو این که در اصل نخو اوون بود چون لام تکید اول  
نون نقیله کسور در آخر در آمد بحجت کرامت اجمل سه نون  
الف فاصل در میان آورده و باقی از سابق معلوم ۱۳  
لا و وین ماخوذ از او و ی که در اصل او و ی  
بود ۱۴ لکشتویان مصنع از نه و ی  
که در اصل نه و و بود و باقی هر دو معلوم ۱۵

مضارع مجهول بالام و نون نقیله  
سه یها وین ماخوذ از نه و ی که در اصل یها و و  
بود چون لام تکید اول آمد و نون تکید نقیله خرامت  
ما قبل خود مفتوح و پنج صیفه یعنی واحد مکلف و حاضر و مؤث فاعل  
و دو صیفه محکم در آخر و الف قابل حرکت نبود لهذا یا را که الف شده بود  
باز آورده ۱۶ لکشتویان ماخوذ از یو و یان و باقی معلوم  
لکشتویان بر لغت اهل حجاز ماخوذ از لیستوی که در اصل  
لیستویون بود و وجه ضم و او از لکشتا و وین یاد باید کرد  
لکشتویان ماخوذ از نخو و ی که در اصل نخو و و  
بود و جش و یها وین ۱۷ لکشتویان ماخوذ از نه و یان  
که در اصل نه و یان بود و جش از سابق معلوم ۱۸ لکشتویان  
ماخوذ از یون که در اصل یون بود و طریقش معلوم ۱۹  
لکشتویان ماخوذ از نخو و ی که در اصل نخو و و بود و جش  
که در معلوم ۲۰ لکشتا و یان ماخوذ از تها و یان بر تاس  
صحیح ۲۱ لکشتا و یان ماخوذ از لکشتا و یان که در اصل  
لکشتا و یان بود و جش و لکشتا و یان گذشته

لکشتویان ماخوذ از لکشتویان و نون تکید  
لکشتویان بود و جش و لکشتا و یان گذشته ۲۲ لکشتا و یان  
ماخوذ از لکشتا و یان که در اصل لکشتا و یان بود و جش و یان  
تا اصل واضح میشود ۲۳ لکشتا و یان ماخوذ از لکشتا و یان که در اصل  
لکشتا و یان بود و جش معلوم ۲۴ لکشتا و یان ماخوذ از اتا و ی  
که در اصل اتا و ی بود ۲۵ لکشتا و یان ماخوذ از  
نخو و ی که در اصل نخو و و بود ۲۶

مضارع معروف بنون خفیفه و لام تکید  
سه لکشتویان ماخوذ از لیستوی که در اصل لیستوی بود  
سه لیستویان ماخوذ از لیستوی که در اصل لیستوی بود  
بود که حذف و اوج و وجه مذکور لکشتویان ۲۷ لکشتویان  
ماخوذ از لکشتا و یان که در اصل لکشتا و یان بود و جش و یان  
لکشتا و یان ماخوذ از نخو و ی که در اصل نخو و و بود و جش  
وجه لکشتا و یان ۲۸ لکشتا و یان ماخوذ از تها و یان که  
در اصل لکشتا و یان بود و جش و اوج و علامت جمع از میان  
لیستویان واضح ۲۹ لکشتا و یان ماخوذ از لکشتا و یان که در  
اصل نخو و یان بود چون لام در اول در آمد و نون خفیفه بعد از نون اول  
در آخر در سکن جمع شدند یا و نون خفیفه بحجت استغنا  
بکسر و اختصار که برای علامت محذوف شده چنانکه در  
قولی الحی مگر فرق اینکه در دو کلمه ده را که با جمل و ساین  
حذف میشود در کتابت باقی دارند و در یک کلمه اگر کتابت هم  
بندازند ۳۰ لکشتا و یان ماخوذ از لیستوی که در اصل  
لیستوی بود و بر لغت حجاز و جش معلوم ۳۱ لکشتا و یان  
ماخوذ از لیستوی بر لغت بنی تمیم و جش معلوم ۳۲

مضارع مجزول بالون خفیفه ولام تاکید

لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی از یکنواختی که اصل یکنواختی  
 بود و آن خفیفه مثل نقیله میوه اید که در پنج کلمه یعنی واسو که  
 غائب و حاضر و موزن غائب و هو و صیغه مکمل ماضی مضارع  
 و الف قابل حرکت نبود و از آنکه الف عوض آمده بود و از آنکه  
 لام که میزدن ماضی از یکنواختی که در اصل یکنواختی  
 بود و اصلش کیون و وون لغت مقرران ماضی و یون  
 بجهت یون و او فاکله بابی تعالی تا شود و همچنین یا و در تا  
 او غام که دو و او لام که سبب قوع در زاید بر سر ماضی و فتح  
 ماضی باشد و یا الف و با جمع ساکنین بفتوا و او علامت  
 جمع که در اینجا غیر ماضی است برای جمع ساکنین حرکت  
 یعنی ضمیه متحرک گردید ۱۱ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی  
 که لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۱۲ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۱۳ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 قلب و او کلمه یا و یا الف و حذف آن با جمع ساکنین  
 و او علامت جمع ساکنین است سبب آنکه غیر ماضی است  
 ۱۴ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۱۵ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 ماضی از این که در اصل از برای بود و خفیفه هجره بقاعده  
 چند بار و آن خفیفه درین محل ماضی بود و الف تعالی آن  
 نبود و از این که از آنکه ۱۶ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی  
 بر اصل یکنواختی

امر معروف

لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۱۷ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۱۸ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۱۹ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی

یا بالقای ساکنین و حذف تون اعزالی بسبب جزم

لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۰ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۱ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۲ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۳ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۴ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۵ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۶ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۷ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۸ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۲۹ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی  
 لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی یکنواختی ۳۰ لَمْ يَكُنْ يَنْ ماضی



لام بسبب لام و سقوط همزه بقاعده ما سبق ۲

### امر مجهول

در حذف حرکت و حرف علت و وزن اعرابی از اخیر مثل امر و نحو این علل امر مجهول و وزن تاکید آن مثل قولی  
مضارع مجهول و وزن تاکید آن و نمی برقیاس لم در  
تطیل و وزن تاکید آن برقیاس وزن تاکید مضارع

### اسم فاعل

له مهملا در اصل مُفْعَلٌ نادال شد و در  
ادغام گردید و فاعل مطروح یا مسور چنانکه در هدی  
لیکن چون مفعول یا بسبب نقل ساقط شد یا اجتماع  
ساکنین بنیتا و هه مخو و یان در اصل مخو و یان  
و او باشد چنانکه در بنیویان و بسبب مُسْتَحْيُونَ  
در اصل مُسْتَحْيُونَ بر نعت حباب را انداد  
چنانکه در مستحیون گذشت هه مخو و یان  
اصل عوا و هه و او باشد بضا بطه یخو و یان  
هه مخو و یان در اصل مخو و یان و او باشد  
چنانکه در مخو و یان گذشت هه مستحیون و در اصل  
مستحیون و او لام کلمه یا شد بقاعده مذکوره  
مخو و یان و نامی تفاعل سین شد  
و در بین ادغام گروه چنانکه چند بار گذشت

### اسم مفعول

هه متا و ی در اصل متا و ی بود یا الف شده  
با تجمیع ساکنین بنیتا و هه مستحیون در اصل  
مستحیون و آن با تا و ادغام نادر بقاعده و اتو یان

قلب و او یا بضا بطه مخو و یان هه مستحیون  
اصل مستحیون یا بقاعده تا و ی الف شده و با تجمیع  
ساکنین بنیتا و هه متا و ی در اصل متا و ی  
بحکر و انفتاح ماقبل یا الف شده هه مخو و یان  
در اصل مخو و یان بود و او بقاعده مخو و یان  
باشد و بسبب مخو و یان در اصل  
مخو و یان و او باشد بقاعده مخو و یان

### صرف صغیر

له ایتدی در اصل او و یان و او فای فتعال  
باشد و تا در تا ادغام گردید و یان لام کلمه بقاعده هدی  
گذشت هه یخو و یان در اصل یخو و یان بود و او  
بقاعده هدی باشد و ضم از یا بضا بطه هدی ساقط گردید  
هه ایتدی در اصل ایتدی و بود و او هدی  
انتادان بعد از الف زائده تهمه گردید و او و سطر بسبب  
سکون خود و کسرتل یا گذشت هه ایتدی ماخوذ از  
اطیلار و بعد حذف الف بر وزن مُعْتَمِلٌ اول راضه و  
و ثانی رافعه و در ثالث یا خود موجود بود و با بعد یا را مسور  
گره اندیدند الف بسبب کسرتل باشد هه و الجمع حلاقی  
ماخوذ از اطلیلار بعد حذف همزه از اول و یا از رابع  
حرف اول و ثانی رافعه و در ثالث الف تکثیر افزودند  
چون رابع را برای وزن جمع مشتق الجمع بکسر گردانیدند الف  
بسبب کسره ماقبل شده همزه و خبر و مبداء و او بسبب  
بودن یان ساکنه زائده ماقبل خود میانفتد شود یا در  
ادغام گردید هه یخو و یان تا کسر فاعل معلوم



ناله مُتَشَاوٍ در اصل مُتَشَاوٍ و بود و او را خیر بقاعده هُوه  
 باشد و یا بضابطه مُتَشَاوٍ ۱۳ ناله مُتَشَاوٍ ماخوذ از  
 مستأ و بعد حذف زوائد که یک سین و الف است  
 برای وزن تصغیر چون اول راضمه دادند و ثانی را فته  
 و سوم جایای تصغیر افزودند و ما قبل حرف اخیر را  
 کسره میسوم و حاصل شده او را خیر بقاعده هُوه می باشد  
 بضابطه مُتَشَاوٍ ۱۴ بنیتا و مُتَشَاوٍ شد و بعد از اُسبُود  
 ادغام شد ۱۵ ناله و الجمع مسأ و ماخوذ از مسأ و  
 بعد حذف زائد یعنی یک سین حرف اول و ثانی را فته دادند  
 و در سوم جالف جمع افزودند خواستند که ما بعد الف جمع کسره  
 و هبه الف بود و آن لیاقت حرکت نداشت بود و بدل  
 ساخته کسره دادند و او متوسطه بسبب کسره ما قبل  
 باشد مسأ و یو گشت و او را خیر بقاعده مر می باشد  
 و در یاء هم گزیده مسأ و ی بروزن مفاعیل گزیده  
 یک یاء را برای تخفیف بنیاد خفتند بروزن مفاعل  
 گزیده و ترا میرسد که گویی بعد حذف زوائد یعنی یک  
 سین و الف فاعل از مسأ و و برای بناسه وزن  
 مفاعل حرف اول و ثانی را فته دادند و سوم جالف  
 جمع افزودند و ما بعد الف جمع چون مکسور بود بر جانش  
 گذاشتند و او را خیر بسبب وقوع آن در طرف و کسره  
 ما قبل باشد و یا از خیر برای تخفیف مثل جواد بنیتا و  
 ۱۶ هُوه مُتَشَاوٍ ماخوذ از تادی حرف اول و ثانی را بر  
 بنای مجهول چون شده دادند الف بسبب ضمیر ما قبل او  
 شد و ما قبل اخیر کسره دادند ۱۷ هُوه یَتَشَاوٍ

در اصل یَتَشَاوٍ بود یا بقاعده مشهوره الف گزیده ۱۸  
 هُوه هُوه در اصل را خیر بقاعده بود و الف یَتَشَاوٍ  
 تا دال شد و در و دال لغام گزیده و حرکت تا بقا آمد و خبر  
 وصل با ستغنا بنیتا و یای اخیر بسبب وقوع آن بعد  
 الف زائده هُوه گشت ۱۹ هُوه یَتَشَاوٍ ماخوذ از هُوه  
 بعد حذف زوائد یعنی یک ال الف اول راضمه دادند  
 و ثانی را فته هُوه می گشت و هُوه بقاعده مذکوره  
 حَلَاکِیْ با گشت و در یاء لغام گزیده هُوه یَتَشَاوٍ  
 کسره در اصل هُوه یَتَشَاوٍ بود و بعد حذف زوائد یعنی الف وصل  
 از اول و تا حرف اول و ثانی را فته دادند و در سوم جالف  
 مفاعل افزودند و حرف ما قبل خیر الف قابل حرکت نبود  
 بدل ساخته کسره دادند و صاوی شد و یا بقاعده جواز  
 بنیتا و ۲۰ هُوه لیرین تا لیرتتها و بیان بنیاد معلوم  
 هُوه مُتَشَاوٍ در اصل مُتَشَاوٍ فته ما قبل اخیر بقاعده  
 اثبیتا تا ناشد و در ثانی لغام گزیده و یای خیر بقا لیرتتها  
 الف شد ۲۱ افتاد هُوه و التصغیر میثبو ماخوذ از مُتَشَاوٍ  
 بعد حذف زائد برای بنای تصغیر اول فته دادند و ثانی را  
 کسره و در سوم جایای ساکن تصغیر افزودند و ما بعد یاء  
 کسره دادند میثبو شد ۲۲ هُوه و الجمع مُتَشَاوٍ ماخوذ از مُتَشَاوٍ  
 بعد حذف زائد بقاعده مسأ و گزیده ۲۳ هُوه در اصل  
 آریای بروزن اگر هم بود هُوه بقانون اصری افتاد و  
 یای خیر بضابطه استیحسا قطره گزیده ۲۴ هُوه مُتَشَاوٍ  
 تا کلا یو یکت از قوانین سابقه باندک قابل واضح می شود

زبدہ جو انامولی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوال ترکیب چیست جواب صیغہ جمع مؤنث غائبہ اثبات فعل ماضی مجهول وزن قولی  
مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مذکر حاضر معروف ماضی ماضی اسما بر وزن انفعولہ  
یسئل انما ولف وعلی حجت استناد وزن وقایہ ویا می غیر واحد مثکرم آخر لاجن گویہ تکون است  
جہ صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی تاکید برین وزن مستقبل معروف ماضی کن او بی بر وزن کن  
نہرہ بقاعدہ تدریج اتنا وکلام کہ بود بقاعدہ رفی المت شد لہو با گردید و بقاعدہ مرفی باشد و  
ادعا کردہ است صیغہ صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم اثبات فعل مضارع معروف ماضی انہ لام  
بر وزن ان انفعولہ کہ عین کل بود بقاعدہ یسئل و بہر اول بقاعدہ تدریج اتنا و وزن حجت تدریج  
بالام مل شدہ مدغم گردیدہ شود انہا چیست صیغہ فاعل جمع مذکر صلان بر وزن بود یا اتنا و خانکہ  
را صیغہ وزن فت ہماقت ہما با ساقا شدہ سئل کی چیست صیغہ واحد مؤنث حاضر معروف  
ماضی ماضی بر وزن بجا مرفی کہ مرفہ ہم داند و بقاعدہ فب باید کہ دندہ  
 چیست صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی تاکید برین وزن مستقبل معروف ماضی ماضی کن  
بر وزن کن انفعولہ کہ عین کل ماضی سئل و بہرہ علامت مضارع فعل اتنا و سئل  
 چیست صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی جہلہ فعل مستقبل مجهول ماضی کن کہ لان بر وزن  
حما فہم ہمزہ اول بقاعدہ تدریج و ثانیہ بقاعدہ یسئل اتنا و کہ کن شد وزن حجت قرب صیغہ  
لام گردید و در لام ادغام شد چنانکہ نزد بعضیہ در کہ یک ب یک شد یو صیغہ صیغہ  
نہ کہ اثبات فعل ماضی مجهول بر وزن قولی مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مؤنث حاضر  
اثبات فعل ماضی مجهول بر وزن قولی مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مؤنث حاضر  
لام تاکید بان وزن تدریج و مستقبل معروف ماضی ماضی بفع تا بر وزن کنفعلت لکن تا کہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
سوال ترکیب چیست جواب صیغہ جمع مؤنث غائبہ اثبات فعل ماضی مجهول وزن قولی  
مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مذکر حاضر معروف ماضی ماضی اسما بر وزن انفعولہ  
یسئل انما ولف وعلی حجت استناد وزن وقایہ ویا می غیر واحد مثکرم آخر لاجن گویہ تکون است  
جہ صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی تاکید برین وزن مستقبل معروف ماضی کن او بی بر وزن کن  
نہرہ بقاعدہ تدریج اتنا وکلام کہ بود بقاعدہ رفی المت شد لہو با گردید و بقاعدہ مرفی باشد و  
ادعا کردہ است صیغہ صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم اثبات فعل مضارع معروف ماضی انہ لام  
بر وزن ان انفعولہ کہ عین کل بود بقاعدہ یسئل و بہر اول بقاعدہ تدریج اتنا و وزن حجت تدریج  
بالام مل شدہ مدغم گردیدہ شود انہا چیست صیغہ فاعل جمع مذکر صلان بر وزن بود یا اتنا و خانکہ  
را صیغہ وزن فت ہماقت ہما با ساقا شدہ سئل کی چیست صیغہ واحد مؤنث حاضر معروف  
ماضی ماضی بر وزن بجا مرفی کہ مرفہ ہم داند و بقاعدہ فب باید کہ دندہ  
 چیست صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی تاکید برین وزن مستقبل معروف ماضی ماضی کن  
بر وزن کن انفعولہ کہ عین کل ماضی سئل و بہرہ علامت مضارع فعل اتنا و سئل  
 چیست صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی جہلہ فعل مستقبل مجهول ماضی کن کہ لان بر وزن  
حما فہم ہمزہ اول بقاعدہ تدریج و ثانیہ بقاعدہ یسئل اتنا و کہ کن شد وزن حجت قرب صیغہ  
لام گردید و در لام ادغام شد چنانکہ نزد بعضیہ در کہ یک ب یک شد یو صیغہ صیغہ  
نہ کہ اثبات فعل ماضی مجهول بر وزن قولی مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مؤنث حاضر  
اثبات فعل ماضی مجهول بر وزن قولی مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مؤنث حاضر  
لام تاکید بان وزن تدریج و مستقبل معروف ماضی ماضی بفع تا بر وزن کنفعلت لکن تا کہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
سوال ترکیب چیست جواب صیغہ جمع مؤنث غائبہ اثبات فعل ماضی مجهول وزن قولی  
مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مذکر حاضر معروف ماضی ماضی اسما بر وزن انفعولہ  
یسئل انما ولف وعلی حجت استناد وزن وقایہ ویا می غیر واحد مثکرم آخر لاجن گویہ تکون است  
جہ صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی تاکید برین وزن مستقبل معروف ماضی کن او بی بر وزن کن  
نہرہ بقاعدہ تدریج اتنا وکلام کہ بود بقاعدہ رفی المت شد لہو با گردید و بقاعدہ مرفی باشد و  
ادعا کردہ است صیغہ صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم اثبات فعل مضارع معروف ماضی انہ لام  
بر وزن ان انفعولہ کہ عین کل بود بقاعدہ یسئل و بہر اول بقاعدہ تدریج اتنا و وزن حجت تدریج  
بالام مل شدہ مدغم گردیدہ شود انہا چیست صیغہ فاعل جمع مذکر صلان بر وزن بود یا اتنا و خانکہ  
را صیغہ وزن فت ہماقت ہما با ساقا شدہ سئل کی چیست صیغہ واحد مؤنث حاضر معروف  
ماضی ماضی بر وزن بجا مرفی کہ مرفہ ہم داند و بقاعدہ فب باید کہ دندہ  
 چیست صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی تاکید برین وزن مستقبل معروف ماضی ماضی کن  
بر وزن کن انفعولہ کہ عین کل ماضی سئل و بہرہ علامت مضارع فعل اتنا و سئل  
 چیست صیغہ صلان حکایت نفس مثکرم نفی جہلہ فعل مستقبل مجهول ماضی کن کہ لان بر وزن  
حما فہم ہمزہ اول بقاعدہ تدریج و ثانیہ بقاعدہ یسئل اتنا و کہ کن شد وزن حجت قرب صیغہ  
لام گردید و در لام ادغام شد چنانکہ نزد بعضیہ در کہ یک ب یک شد یو صیغہ صیغہ  
نہ کہ اثبات فعل ماضی مجهول بر وزن قولی مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مؤنث حاضر  
اثبات فعل ماضی مجهول بر وزن قولی مستحقہ ہے چیست صیغہ جمع مؤنث حاضر  
لام تاکید بان وزن تدریج و مستقبل معروف ماضی ماضی بفع تا بر وزن کنفعلت لکن تا کہ



The image shows a manuscript page with two columns of handwritten text. The right column contains clear, cursive script, while the left column is mostly illegible due to heavy dark markings and ink bleed-through. A vertical line separates the two columns. The text appears to be in a historical script, possibly Persian or Arabic.

11/10/20

Handwritten text in two columns, likely a manuscript or a page from a book. The script is dense and appears to be in a historical or religious context.





